

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

خلاف شرع واقع نشود بدستور نماز و روزه و دیگر عبادات مفروضه میگردند و از آن خبر نمیداشتند
انتهی و بجای دیگر در همان مکتوب میفرمایند صدیق است که هر روز متابعت انس و علیهما السلام مختلف
نورزد و هر که بالغ بر مرتبه او عالی تر بر چند کسی نهد و عالم شقی باشد تا که چودست از خدا دور است و از لذت
عبادت محروم و محجور و هر درویشی که دعوی معرفت کند و از معالی مذکور غالی باشد محض مدعی
که از استیجابی بداند که هر چه او لیکن از کمالات حاصل شود و متابعت نبی باشد و شایع فرموده اند
قدس باشد از سر هم که ارواح مومنان قهاس الذاکر که ارواح اولیا کنند و از روح الیای از روح نبیا و ارواح نبیا
روح خاتم نبیا علی بن ابی طالب و صلوات اسلام حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم از ذات قدس تعالی است
و جمیع تمامی اهل سنت و جماعت و از باب حقیقت و معرفت برست که نبی افضل باشد
در شریک امی از صدیق و ولی و غیر آن نیست که در فضل بر این نبی باشد اگر چه جلیل القدر و عظیم الشان
باشد شیخ عبادت مفروضه از ایشان سابقا باشد پس از اتباع ایشان فرایض آنچه یوح سابقا شدند و گرا
دوستی زیادت بود و حرص بر طاعت زیاده بود و زیادتی دوستی اخقیقت معرفت بود چنانکه از امام شریف
حضرت عاقله صدیق رضی الله عنه روایت آرند که شیخ بنی بر صلی الله علیه و سلم برست و این غائب شد
و مرا صورت است که بحجّه دیگر گفت بر شاتم و بر اثر وی حضرت صلی الله علیه و سلم میرفت تا اندر مسجد
شریف ادم حضرت رایا فتم اندر نماز ایستاده میگردست تا بلال بنیاید و با یک نماز بایاد گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در نماز بودند چون نماز بایاد گذاردند بحجّه و شریفه فتمند یافتیم سر و پای مبارک
اماسیده و سر و سر گشت تر قیده بگذاشتیم و گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا کنایه اول و آخر
عفو کرده اند چندین رخ بر خود می نهی بگذار که مامون العاقبت بنیاست حضرت فرمود یا عایشه
بجمله فضل لطیف خدمت اذلا لکون عبدا است که چون او کرم و خداوندی کند چگونه
مرا بندگی نیاید کرد و بمقدار طاقت شکر انتم بیاید نمود و حضرت صلی الله علیه و سلم شربت
سیراب پنجاه نماز قبول فرموده و گران نیست تا بگفتا حضرت موسی علیه اسلام با گشت و نماز
سیراب باز آور و زیرا که اند طبع شریف وی بود که مفر ما از چیزی مخالفت بنویسد و ان الحجاة الموقفة

[illegible]

وعلامت ولی بدانکه ولایت مشتق از ولی که معنی قرب است و صراح گوید الایا الکسوف کردن
در دست یافتن و ولایت با الفتح باوشاهی را منک و قال سید بهیه الفتح المصدور با یکسر الاسم
کالا ناره و در عیاش اللغات از قاموس معیرو تم کرده ولی دوست و صدیق و یاری و بنده و سر
و صاحب و خداوند و بنده نیک و مقرب جناب حق و این لفظ متعلق الانسانه می آید چنانکه در
دولت لغت و صاحب کشف المحجوب میگوید ولایت بمعنی بسویت بود از آن است که خداوند عزوجل
گفت سَأَلْتُ الْوَلَايَةَ لِلَّهِ الْحَيَّ أَنْ كَفَّرَ بِهِ وَتَوَلَّى كُنْتُ وَبَدَّ وَكَرِهْتُ وَارْتَمَعْتُ وَارْتَمَعْتُ
سُتِرِي كُنْتُ أَمَّا وَلِي رَأُو أَبَاشِدَ كَرَفِيلُ بُوْدُ مَعْنَى مَفْعُولُ چنانکه خداوند عزوجل گفت وَهَذَا
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ خداوند تعالی بنده خود را بافعال او صاف وی نگذارد و اندک حفظ
خوش دارد و رَوَا باشد که ولی فعل باشد بمعنی مبالغه اندر عمل که بنده تولى بطاعت وی کند
در رعایت حقوق و پیرایه دوست کند و از غیر وی اعتراض کند آن یکی مرید است و دیگری مراد
کتاب است بر وجود اولیا ناطق است چنانکه گفت خود جل الْأَنَاءُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفَ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیز گفت نَحْوُ أَوْلِيَاءُ كَوْنِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَنَزَلَتْ اللَّهُ وَلِي الدِّينِ
امْتَنُوا وَنِعْمَ عَلَيْهِ سَلَامٌ گفتم أَنِّ مَنِ عِبَادَ اللَّهِ لِعِبَادِهِ وَيُطِيعُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ قَبْلَ
مَنْهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْهُمْ لَنَا أَعْلَنَاءُ حَبِيبُهُمْ قَالَ قَوْمٌ يَا بُولَسَّهِ رَوْحُ اللَّهِ مِنْ
غَيْرِ أَمْوَالٍ وَلَا كِتَابٍ وَجِئْتُهُمْ مَوْزَعًا عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ مَنَابِرِ الْخَوَافِ
أَذَا خَافَ النَّاسُ شَعْنًا لَمْ يَلْزَمُوا إِلَّا الْإِيَّةَ الْأَنَاءُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خَدَّاءُ تَعَالَى رَأُو أَبَاشِدَ كَرَفِيلُ بُوْدُ مَعْنَى مَفْعُولُ چنانکه خداوند عزوجل
مخصوص گردانیده و الیایان ملک و لے اند که نشان از فعل خود گردانیده و الیایان
کرامات مخصوص کرده و اوقات طبعی از ایشان پاک گردانیده است
و از متابعت نفس و از پانیده الوعیه جزبانی گوید و لے آن بود که فانی بر

احوال خود بمشاهده حق ممکن نگردد و او را که از خود خبر دهد و یا خبر بخداند بسیار دوزیر که خبر دهند
 از حال خود باشد چون احوال فانی شده و او را از خود خبر دادن درست نیاید و با غیر حق آرام نیاید
 از احوال خود و او را خبر دهد از آنچه خبر دادن غیر از حال حبیب باشد کشف سر حبیب محال باشد و غیر
 چون اندر مشاهده شد و مشاهده هر بیت غیر محال شد و چون رویت غیر نباشد و قرار با خلق چگونه
 ممکن بود و ابراهیم این او هم را مردی گفت خواهی که ولی شاهی از اولیاء الله گفت آری خواهم گفت
 بدینا عجبی نیست مگر که غیبت بدینا اعراض کردن بود و انحق و غیبت کردن از مولی بچیزی فانی
 و چون اعراض بچیزی فانی بود و فاش شود و اعراض نیست گردد و چون اعراض بچیزی باقی بود و باز
 و فاش و انباشد پس از وی اعراض هم روا نباشد و گفت فارغ کن خود را برای دوستی خداوند نگاه
 دنیا و عجبی را در دل راه مده و روی دل بحق آر چون این اوصاف در تو موجود باشند و ولی شاهی
 از او سر بسطامی رسیدند که ولی که شد گفت ولی آن بود که اندر محبت امر نهی خداوند صبر کند و هر که
 دوستی وی اندر دل وی زیاده ترا مردی بر دل وی معظم تر و از سنی وی تنگتر و دوزخ باز گیر و چنان
 کنند که گفت مگر گفتند در فالان شهر مردی ولی است از اولیاء خدا بر خاصتم و قصد زیارت وی
 کردم چون مسجدی رسیدم وی از خانه بیرون آمد و اندر مسجدی چیزی اردمان بر زمین افکند
 من را از سجده گشتم و او را سلام ناکرده گفتم ولی را باید که شریعت را با خود نگاه دارد و تاحق تعالی و ولایت
 بروی نگاه دارد و اگر و ولی بودی همچنین چیزی بر زمین مسجد افکند و حقه حرمت شریعت را
 نگاه داشته و صحبت را با ایستاده نشسته پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم که مرا فرمود و بایزید
 آنچه کردی اندر تو رسید دیگر روز بدین درجه رسیدم که شامی بنیند و نقل است که شخصی نزد یک
 البوسعید قدس سره آمد و نخست پای چپ اندر مسجد نهاد و شیخ گفت او را باز گردانید که هر که بخانه
 دوست آمدن نداند ما را شاید که با وی صحبت کنیم شیخ محقق دهلوی در اخبار الاخبار می آید که حضرت
 خواجه عین الدین چشتی قدس سره فرمود و پیشیندم از زبان خواجه عثمان مارونی در هر کس که این
 سه خصلت باشد تحقیق بدان که حق تعالی او را دوست میدارد و اول سخاوت چون سخاوت شایان

شفقت چون شفقت آفتاب و توانع چون توانع زمین فرمود و علامت عارف نسبت که خام سر
 باشد و اندوگین بود و فرمود علامت عارف دوست داشتن مرگ است و ترک راحت و آس
 گرفتن نیکو مولا فرمود عارف ترین خلق بخی آن بود که مستحقر باشد فرمود عارف بمعرفت
 تمام از معارف باید نیاز ذرا هرگز دور را در محبت کسی است که از کونین دل بریده گرداند فرمود عارفان
 آفتاب اندک هر چنگی عالم می تابند و از نور ایشان همه عالم روشن است فرمود مردم از نظر نگاه
 قرب نزدیک نشوند مگر بغیر مابعدی و در نماز زیرا که معراج مومن چنین نماز است تهی و جلالت اولیا
 ابو نعیم روایت کرده **سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ الَّذِينَ**
إِذَا مَرُّوا بِاللَّهِ يَعْزِبُونَ بستی که پرسیده شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از اولیا خدا گفت صلی الله علیه
 وسلم آنانکه چون دیده شوند یاد کرده شود خدا تعالی حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره میفرمودند
 که علامت دلی نیست که بدین دی خدا یاد آید و از غیر وی دل سرگردانده است و خبری گفت
 خداوند تعالی بدستی اولیای من از بنده گان من و دوستان من از خلق آنانکه ذکر کنند بنده
 من و ذکر کنم ایشان را بنده کریشان یعنی اولیا خاص کسانی هستند که ایشان در یاد من هستند
 در یاد ایشان شام و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدن اولیا یاد میداند خدای عزوجل را و
 یاد میداند عقبی را روایت کرد این حدیث را حکیم ترمذی از ابن عباس ازینجا است هر که یک
 مرد صالح بنشیند از بزرگت صحبت مجلس وی دل از کدورت و خطرات دنیا پاک شود و بجا
 بسوی او سجده تعالی کرد و آنکه آنکس صاحب نسبت است و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی
 میفرماید هر که دشمنی با ولی من دارد بدستی که برآید برای جنگ با من فائده و تقسم ولایت بد
 ولایت بد و تقسم است ولایت عامه و ولایت خاصه ولایت عامه آنکه بر او دشمنی بدستی آرد
 این عامه مومنان را باشد هر که از کفر بازگردد و ایمان بپارد از محل عداوت محل ولایت آید
 الله تعالی الله و لی الذین آمنوا یحییهم من الظلمات الی النور یومئذ یقول الحق
 بآل الله یتولوا الذین آمنوا و ان الکافرین لا یمولون لهم ولایت خاصه آن ولایت اختصاص

و صفتا و صطباع است چنانکه حق تعالی گفت اِنَّ اللّٰهَ اخْطَفَا اَدَمَ وَنُوحًا وَنِیْلَکَ
 قَالَ یَا مُوسٰی سَیْرِ اِنِ احْطَفِیْ نَاکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالِکَیْ وَ لَیْسَ لَکَ فِی
 نِیْلَکَ فَا حْطَفِیْکَ لِنَفْسِیْ وَ اِیْنِ مَرْخَاصَ اَبَاشِدَ صَلِّ دَوَمَ وَ رِیْا نَ اَوْ صَا فِ اَبَاشِ
 وَ اِلَیْ تَ قَدَسَ سَہَرِ اَرِہِمَ دَر کُشَفَ اَلْحُجُوبِ گوید خداوند تعالی بر یان بنوی را تا امر و زبانتی
 گردانیده است و اولیاء اسبب اظهار آن کرده تا پیوسته آیات حق حجت صدق انصرت علیه السلام
 ظاہر شد مرثیان را و الیایان عالم گردانیده تا بحر و مر حدیث و میر گشته اند و راه متابعت نفس را
 در نوشته از آسمان باران از برکت اقدام ایشان آید و از زمین نبات از برکات اقدام و صفا
 احوال ایشان روید و بر کافران مومنان نصرت بهمت ایشان یابند از ایشان چهار هزار اند که مکتوب
 یکدیگر را نمی شناسند و جمال حال خود را نمی دانند و اندر کار احوال ارتخو و خلق مستور شدند اما آنکه
 اہل حل و عقد اند و سنگان در گاہ حق سہ صد اند که ایشان را اخبار خوانند و چیل دیگران ایشان را
 ابدال خوانند و بیعت دیگر اوشان را ابرار خوانند و چهار دیگر او تا دوسہ دیگر تقبا و یکدیگر که او را اطلب
 و خوت نیز خوانند و این جمله یکدیگر را می شناسند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج یابند و در سبب
 ابدال و او تا دوا قطاب و افراد و سایر رجال اللہ و بیان اعداد و اسامی مراتب و او را دو عمار
 و احوال و تمام ایشان بر پنج تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق آن متصور نیست مصنف
 بخیر المعانی گفته که سہ ہذا ملاقات کرده ام و از سہ یکی ہمتیایافته ام و مقامات سہ یکی را مشاہدہ کردہ
 ام و گفته سہ صد و پنجاه و بیعت ابدال دیگر اند و ایشان را فقیر در کوہ حسرتیہ نیل ملاقات کردہ است
 ایشان در کوہ ساکن اند و حورش ایشان شکم درختان است پنج بیابان قدوہ ^{لمتحققین} شیخ
 محی الدین ابن عربی صاحب فتوحات مکیہ رضی اللہ تعالی عنہ در فصل سی و یکم از باب صد و
 و نهم از آن کتاب بحال بیعت گاہ را ابدال گفته و در اینجا ذکر کرده کہ حق تعالی زمین را بیعت
 اقلیم گردانیده و بیعت تن از بندگان برگزیدہ و ایشان را ابدال نام نہادہ و وجود سہ اقلیم را
 یکی از آن بیعت تن نگاہ میدارد و گفته است کہ من در حرم ملک ایشان جمیع شدم و بر ایشان سلام کردم

ایشان برین سلام گفتند و باو نشان سخن گفتیم در قوت القلوب گفته اند که اکثر ابدال در زمین
سند و رنگ و بلاد گزیده میباشند و روزی که بشی می باشد مگر ایشان طواف کعبه نمیکند و خطیب
در تاریخ بغداد آورده از کتانی که نقیسه صد و پنجاه و ابدال چهل و چهار هفت و نود و چهار
و غوث یک تن در خلیه الیغیم آورده از ابن عمر که فرمود صلوات الله علیه و سلم که خبر است من
در هر قرن یا صد و ابدال چهل تن هرگاه ببرد یکی ازین یا صد تن یا یکی ازین چهل تن تمام تمام
حق تعالی دیگر را اگر داند و نیز در خلیه آمده هر که ده بار بگوید الله اخص الله اخص الله اخص الله اخص الله
مستحق العفو و غفران می شود خدا تعالی او را ابدال کند از فی السوء الدینه حضرت عمده السائکین
و زبده المتقدمین ولی ابن الولی مولانا حضرت شاه ترابعلی قلندر نور الله مرقدہ الاظهر و کتوب
چهارم از مرکا تیب خود میفرماید که قاضی نثار الله بانی بنی در سیف السلول می باشد که بعضی
از اولیاد است را یکشتن صیرج که یکی از باب علم است ظاهر شده که فیوض و برکات که از اجزاء
الهی بر اولیاد الله نازل میشوند اول هر یک شخص نازل میشوند از آن شخص قسمت شده به هر یک از
عطر موافق مرتبه و حسب استعداد او میرسد و هیچکس را از اولیاد الله بلی توسط او فیض نمیرسد
و کسی از مردان خدایی سبیل او در بدو ولایت نمی یابد قطاب جنزی و او امار و ابدال و نجباء و نقباء و غیر
اشام اولیاد الله بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را ایام گویند قطب الارشاد و بالاحصا
نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام در حق پاک حضرت مرتضی علی کرم الله
وجه مفوض بود که پیش از نشاء غنصری حضرت بهم و احم سابقه هر که از بدو ولایت میرسد
به توسط روح پاک آن حضرت میرسد و بعد وجود غنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین بهر
شخصی که او این ولایت رسیده و بعد ولایت او این منصب عالی بحسب مجلسی و بعد وی بحسب شیخ
که بلا پس از امام زین العابدین بسیر محمد باقر عجله به جعفر صادق بسیر موسی کاظم بسیر علی رضا
محمد تقی بسیر علی نقی بسیر حسن عسکری علیه السلام و علی اباهم اسلام فی البانی و الایام این منصب
مفوض گشته و بعد وفات حسن عسکری تا وقت ظهور محمد باقر عجله حضرت محمد علی قطب

در تاریخ بغداد آورده از کتانی که نقیسه صد و پنجاه و ابدال چهل و چهار هفت و نود و چهار
و غوث یک تن در خلیه الیغیم آورده از ابن عمر که فرمود صلوات الله علیه و سلم که خبر است من
در هر قرن یا صد و ابدال چهل تن هرگاه ببرد یکی ازین یا صد تن یا یکی ازین چهل تن تمام تمام
حق تعالی دیگر را اگر داند و نیز در خلیه آمده هر که ده بار بگوید الله اخص الله اخص الله اخص الله اخص الله
مستحق العفو و غفران می شود خدا تعالی او را ابدال کند از فی السوء الدینه حضرت عمده السائکین
و زبده المتقدمین ولی ابن الولی مولانا حضرت شاه ترابعلی قلندر نور الله مرقدہ الاظهر و کتوب
چهارم از مرکا تیب خود میفرماید که قاضی نثار الله بانی بنی در سیف السلول می باشد که بعضی
از اولیاد است را یکشتن صیرج که یکی از باب علم است ظاهر شده که فیوض و برکات که از اجزاء
الهی بر اولیاد الله نازل میشوند اول هر یک شخص نازل میشوند از آن شخص قسمت شده به هر یک از
عطر موافق مرتبه و حسب استعداد او میرسد و هیچکس را از اولیاد الله بلی توسط او فیض نمیرسد
و کسی از مردان خدایی سبیل او در بدو ولایت نمی یابد قطاب جنزی و او امار و ابدال و نجباء و نقباء و غیر
اشام اولیاد الله بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را ایام گویند قطب الارشاد و بالاحصا
نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام در حق پاک حضرت مرتضی علی کرم الله
وجه مفوض بود که پیش از نشاء غنصری حضرت بهم و احم سابقه هر که از بدو ولایت میرسد
به توسط روح پاک آن حضرت میرسد و بعد وجود غنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین بهر
شخصی که او این ولایت رسیده و بعد ولایت او این منصب عالی بحسب مجلسی و بعد وی بحسب شیخ
که بلا پس از امام زین العابدین بسیر محمد باقر عجله به جعفر صادق بسیر موسی کاظم بسیر علی رضا
محمد تقی بسیر علی نقی بسیر حسن عسکری علیه السلام و علی اباهم اسلام فی البانی و الایام این منصب
مفوض گشته و بعد وفات حسن عسکری تا وقت ظهور محمد باقر عجله حضرت محمد علی قطب

ربانی حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ این منصب عالی برج عسکری علیہ
 سلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شدند این منصب مبارک بوی متعلق شد و تا
 ظهور امام مهدی این منصب برج پاک حضرت غوث الثقلین شد و لذا آنحضرت قدیمی زنده علی قسبه
 کل ولی الله فرمودند و باین بیت ترجمه نمودند **اَوَّلُ شَمْسُ الْاَوَّلِينَ وَثَمَنُهَا اَبْدَانُ عَلِيٍّ**
اَوَّلُ الْعَالِي لَا يَغْرُبُ یعنی فروفت آفتابهای یگانه اولیای پیشین و ثبات باین همه عظام
 همیشه برافق بلند می باشد غروب نباشد چون امام محمد مهدی ظاهر شوند این منصب عالی
 بوی تغویض کنند و تا بقراض نهان بوی نفوذ شدنی اصل سوم و بیان معنی شیخ
 و شراط و اوصاف شیخ ارکنت قادریه چشمتیه سهروردیه قدس الله سره
 و افاض علینا الوارثهم بدانکه بعد از درجه نبوت شیخ درجه فاضلتر از درجه نبوت
 نبوت نیست در باب دعوت الخلق اے الحق بر طریق متابعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و مراد از شیخی این نیابت است پس درجه شیخی و تربیت فضل درجا
 است بر مضمون حدیث صحیح که **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَنْ نَشْفِئَكَ لَوْ كُنْتَ لَكُمُ الْاَنْ**
حَبَّ عِبَادَ اللهِ اِلَى اللهِ اَلَيْسَ يُحِبُّوْنَ الله الی عبادہ و تحبون عباد الله الی الله و
يُحِبُّوْنَ فِي الْاَرْضِ النَّصِيحَةُ دلیل است بر علو مرتبت شیخی چه بمعنی صفت حال مشایخ
 متصوفه است از آن جهت که مرا شیخ از تصرف در مرتبت که انبیه دل او را از رنگ هوا
 طبیعت نفس زده گرداند تا در بر وجه محاذات کلی شتو انواع احوال حدیث و کمال
 صمدیت منعکس شود و احراق بصیرت بمشاهده آن متجذب و ممثلی گردد و محبت الهی
 بواسطه آن در صمیم دل قرار گیرد و این حق سبحانه تعالی در دل بندگان کار مشایخ بود
 و همچنین تجیب بندگان با حق سبحانه تعالی چه شیخ مرید یا تربیت بر طریق متابعت
 رسول علیه السلام کند و متابعت او منتج و ثمر محبت الهی است چنانکه فرمود جل و علی
قُلْ اَنْتُمْ مَحْبُوبُونَ الله فاتبعوا محبتکم الله نیست خلا صد کتاب تعارف از باب و هم

و صاحب الحروف حضرت شیخ السیف شهاب الدین تبریزی که جل جلاله و سلطنت قاهره
 و ظهور و ریاست شیخ خطیب الدین شتی در سال المکیه و مخدوم شیخ سعد خیر تباری چندی شرح
 آن می نویسد که شیخ که است که ثابت کند این شرح را در دهای مریدان یعنی میرا
 انعام بود و قوت خنده و عامل درین شرح باشد که این شرح در دهای مریدان ثابت گردانید
 بدان بدستیک صلاح نیست تر جمیع شیخی را اگر کسیکه زنده است راه را دیده و دانسته
 است مذموم محمود را اندوم را از خود دور کرده محمود را بر خود ثابت داشته و شرط شیخی
 است که باشد عالم بکتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست بر عالم
 اهل مشیخت را بلکه باید و سز که باشد موصوف بصفات کمال و اغراض کفنده از
 دنیا و جاه و مال و آنچه مانند نیست از صفات ذمیه اما عالمی که موصوف بصفات کمال
 و عرض از حب دنیا و جاه و مال و آنچه مانند نیست بتو و دیرا عالم دنیا گویند که لایق
 شیخی نبوده بلکه شایان مریدی هم نباشد بلکه اهل عذاب و وبال باشد و شایان شیخ که گرفته
 شد این راه پاکیزه را از شیخی محقق که سلسل معتبر شد بتأیید او سوره رسول علیه السلام شایان شیخ
 که ریاضت کرده است یکا لایق نیست نهایت از کلام و کلام الامام و الاختلاط بالانام و
 سبای از مصیبه و صدمه و رازی خاموشی و ظاهر شود و جمل اهل و زری که خلاق و حسن ادب
 و جای شهید ظاهر شیخ صورت مجاهده و علمای لغت و طریقت از غیر مشقت و رنج بلکه باشد نشاط
 و فرح و خوشی و در جای دیگر این کتاب می نویسد که باید و شاید که باشد شیخ عالم لغت و طریقت و حقیقت
 اما در لغت پس عالم باشد لغت و سخن و نوافل طاعات و انواع محرمات و منوعات تا به کمال رسیدن
 سلال حرام و در صحت و نوافل اما در طریقت و حب است که باشد آن شیخ عالم بالانواع علیهم السلام
 راه خدا و بالانواع مجاهدات مریدان که لایق است بهر یک از ایشان تا به کمال رسیدن و کمال
 رسیدن و بر ایشان انشاء نماید و در مجاهده و در دشمنی و در ویشان مجتهد عارفان شیخ
 توام الدین که سیر این گفته اند میفرمایند بعضی که انقلت الحقیقت و از شما که شاره

و صاحب الحروف حضرت شیخ السیف شهاب الدین تبریزی که جل جلاله و سلطنت قاهره
 و ظهور و ریاست شیخ خطیب الدین شتی در سال المکیه و مخدوم شیخ سعد خیر تباری چندی شرح
 آن می نویسد که شیخ که است که ثابت کند این شرح را در دهای مریدان یعنی میرا
 انعام بود و قوت خنده و عامل درین شرح باشد که این شرح در دهای مریدان ثابت گردانید
 بدان بدستیک صلاح نیست تر جمیع شیخی را اگر کسیکه زنده است راه را دیده و دانسته
 است مذموم محمود را اندوم را از خود دور کرده محمود را بر خود ثابت داشته و شرط شیخی
 است که باشد عالم بکتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست بر عالم
 اهل مشیخت را بلکه باید و سز که باشد موصوف بصفات کمال و اغراض کفنده از
 دنیا و جاه و مال و آنچه مانند نیست از صفات ذمیه اما عالمی که موصوف بصفات کمال
 و عرض از حب دنیا و جاه و مال و آنچه مانند نیست بتو و دیرا عالم دنیا گویند که لایق
 شیخی نبوده بلکه شایان مریدی هم نباشد بلکه اهل عذاب و وبال باشد و شایان شیخ که گرفته
 شد این راه پاکیزه را از شیخی محقق که سلسل معتبر شد بتأیید او سوره رسول علیه السلام شایان شیخ
 که ریاضت کرده است یکا لایق نیست نهایت از کلام و کلام الامام و الاختلاط بالانام و
 سبای از مصیبه و صدمه و رازی خاموشی و ظاهر شود و جمل اهل و زری که خلاق و حسن ادب
 و جای شهید ظاهر شیخ صورت مجاهده و علمای لغت و طریقت از غیر مشقت و رنج بلکه باشد نشاط
 و فرح و خوشی و در جای دیگر این کتاب می نویسد که باید و شاید که باشد شیخ عالم لغت و طریقت و حقیقت
 اما در لغت پس عالم باشد لغت و سخن و نوافل طاعات و انواع محرمات و منوعات تا به کمال رسیدن
 سلال حرام و در صحت و نوافل اما در طریقت و حب است که باشد آن شیخ عالم بالانواع علیهم السلام
 راه خدا و بالانواع مجاهدات مریدان که لایق است بهر یک از ایشان تا به کمال رسیدن و کمال
 رسیدن و بر ایشان انشاء نماید و در مجاهده و در دشمنی و در ویشان مجتهد عارفان شیخ
 توام الدین که سیر این گفته اند میفرمایند بعضی که انقلت الحقیقت و از شما که شاره

و صاحب الحروف حضرت شیخ السیف شهاب الدین تبریزی که جل جلاله و سلطنت قاهره
 و ظهور و ریاست شیخ خطیب الدین شتی در سال المکیه و مخدوم شیخ سعد خیر تباری چندی شرح
 آن می نویسد که شیخ که است که ثابت کند این شرح را در دهای مریدان یعنی میرا
 انعام بود و قوت خنده و عامل درین شرح باشد که این شرح در دهای مریدان ثابت گردانید
 بدان بدستیک صلاح نیست تر جمیع شیخی را اگر کسیکه زنده است راه را دیده و دانسته
 است مذموم محمود را اندوم را از خود دور کرده محمود را بر خود ثابت داشته و شرط شیخی
 است که باشد عالم بکتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست بر عالم
 اهل مشیخت را بلکه باید و سز که باشد موصوف بصفات کمال و اغراض کفنده از
 دنیا و جاه و مال و آنچه مانند نیست از صفات ذمیه اما عالمی که موصوف بصفات کمال
 و عرض از حب دنیا و جاه و مال و آنچه مانند نیست بتو و دیرا عالم دنیا گویند که لایق
 شیخی نبوده بلکه شایان مریدی هم نباشد بلکه اهل عذاب و وبال باشد و شایان شیخ که گرفته
 شد این راه پاکیزه را از شیخی محقق که سلسل معتبر شد بتأیید او سوره رسول علیه السلام شایان شیخ
 که ریاضت کرده است یکا لایق نیست نهایت از کلام و کلام الامام و الاختلاط بالانام و
 سبای از مصیبه و صدمه و رازی خاموشی و ظاهر شود و جمل اهل و زری که خلاق و حسن ادب
 و جای شهید ظاهر شیخ صورت مجاهده و علمای لغت و طریقت از غیر مشقت و رنج بلکه باشد نشاط
 و فرح و خوشی و در جای دیگر این کتاب می نویسد که باید و شاید که باشد شیخ عالم لغت و طریقت و حقیقت
 اما در لغت پس عالم باشد لغت و سخن و نوافل طاعات و انواع محرمات و منوعات تا به کمال رسیدن
 سلال حرام و در صحت و نوافل اما در طریقت و حب است که باشد آن شیخ عالم بالانواع علیهم السلام
 راه خدا و بالانواع مجاهدات مریدان که لایق است بهر یک از ایشان تا به کمال رسیدن و کمال
 رسیدن و بر ایشان انشاء نماید و در مجاهده و در دشمنی و در ویشان مجتهد عارفان شیخ
 توام الدین که سیر این گفته اند میفرمایند بعضی که انقلت الحقیقت و از شما که شاره

بر طریق تعلیم بر تعلیم ناکه متوجه ایشان میشود و بر ترک علم تحریر میکنند و سبب این امر باینست حال نه
مقام ابرار گرفته و نه مقام سابقان مقرب یافته ترک علم در حق اینچنین کس تحریر نمودن
در حیات بسین و مطالب کشادن است و باز به بلائی و بیکزبل از استقامت فی التوبه مریدانرا
نست وجود غیر و فانی شدن و تجرید التوحید یقین میکنند و بهدایت بحال بدین مسکین ندیدین
که هنوز از مقام ابرار خسر ندارند و ارشاد مذكور در ضلالت و گمراهی میکنند و از کار کلی باز میارود و
در حقیقت بس آنکه باشد شیخ عارف مقامات عالم حقیقت و تلو بیات و کمالات و اوقات و موا
و باشد بهایت سیده در مکاشفات و تیز رونده باشد از قناسوی بقا الفناء هو الغیبه من الاشیاء و کلام
ابوسعید حرا گوید علامه الفانی ذهاب خطئه من الدنیا و الاخره الا من الله عز و جل البقاء
الذی یعقبه هو ان یعنه عماله و یبقی امام الله پیر و ستیکه قطب الاعظم شیخ مینا قدس سره میفرمود
التوابع کالسفینة فی البحر والطریق کالدائر فمن ادالذ کلب فی السفینة ثم ذکر
فی البحر ثم یصل الی الدفن ثم یرک هذا الترتیب لم یصل الی الدفن و یرک الدفن الی الدفن الی الدفن و یرک الدفن
و فرضی فی الرض و یسنتی از سنن فرو میگذارد فاعلمکم ان کذا اب لیکن فعله کرامه
بل بحر و متدراج و از شر الطایف است که باشد کریم و حیم بر عامه خلق صبور باشد بر بلا و آفتا و احلیم باشد
بر مریدان درشت خود کم فهم و سخت دل نباشد و درشت خود کم فهم و سخت دل لایق منصب شیخی مقتدا
نبود و از چنین کس بهره دین نرسد و در جای دیگر آن کتاب مینویسد که در شیخی و شیخی را متکلم و معیار است
و آن قرآن و احادیث مصطفی صلی الله علیه و سلم و جماع است است بس هر چیزی از نشان شیخی که موافق
معیار باشد بس آن صحیح است یعنی اگر قول و فعل شیخ موافق کتاب و سنت جماع است صحیح باشد و شیخ مادی و مقتدا
بود بدو مقتدا و اگر در سیر و سیر فقیه شیخ و امام حق و الدین میفرماید که باید پیش محاکم معیار یک کتاب است سلف
است که اهل اقتدا بودند از نه ساریت حرمه مقامات مبتکر فلان فزید فلان پس است مقام ابا و اجداد خود و سلف
از کار نبودی بدین مقام مشرف نشدی بر تحقیق بدان که مشرف انسان نه بنرمان و کاست بلکه بنور
است قال الله تعالی ان اگر نگم عنده الله انفسکم و حذر که از نشان شیخی مخالف معیار باشد پس آن

باطل و لایق منع مل مغرست یعنی اگر قول و فعل شیخ مخالف کتاب و سنت و اجماع بود صحیح نبود شیخ لایق
 معتقد ای شیخی نباشد هر که بدو افتد کند مقصود و زسد پیر پیر این فقیر مخدوم قوام الدین میفرماید چنانچه
 کاشی چنان آسان شده است که هر نابالغی بدعوت و ارشاد قبل از تحقیق التوبه و الاوابت و التوکل یعنی
 ترک کینه از زنده موت شرعی دست دین کارنده بجان کند امری کار مشابه رسیده در خواری که کمتر از
 حرفها و صنعباشده اهل ضائع بود مشقت بسیار و ملازمت سالها بر دستا و تدا و عیش و نجات شیخی که
 بنجر و پوند بعد مای و دو مای که بنور نجاست ماحی باب دامت لثمته و بیلاح مانده شیخ میشود چو
 الفنی فلاح جستن ضایع کردست و در جائی دیگر ازین کتاب نویسد که گفت امام خراسانی نیست
 شیخی به بسیاری مال و دزد بزرگی و فری جسد و نه از جت زیادت قوت بلکه از زیادت شیخی یعنی شیخی
 بدین چیز حاصل نشد و بیکه این چیزها دارد فقط شیخ نبود و مرد خدا شد و بیکه از شیخی بعید بود و شیخی از
 زیادت شیخی به راه طریقت حقیقت محبت و عشق بود و شعری که گزین چاه و مال کسی مرد باشد و است
 ماکه گرفتار در دست خواج حسن بصری فرمود **لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الشَّعَالِ**
لَيْسَ لَوْ كَانَ جَبَّكَ سَادًّا لَاطْلَعَهُ إِنَّ الْحَبَّ لَمِنْ كَيْبٍ مَطْبُوعٍ جانم فدای شیخ خراسانی باد که بنویس
 باطن دریافته بود که وقتی پیدا کند که بعضی شیخی به بسیاری مال کنند خلق را دعوت کنند و انعامات و ثواب
 و هدایا بپسند و معتقد گردانند خلق هم از غایت خلاق و چایلو سی ظاهری و بدادن هدایا و ارشاد کامل و
 قسط شامل خوانند و بعضی شیخی به بزرگی جسد کنند که عند الناس معظم و مکرم نمایند و سنت و مای
 از خلق بپسند و چیزها از ایشان بربایند و بعضی شیخی زیادت قوت کنند چنانچه امر و مشایخ است
 بهیات هیات تاریخ نهشت صد و نود رسیده که با شیخی و کجاردی کجا پیری و کجا مری پیر و سنگ
 قطب عالم شاه مینا کند و بار مای خواند و مینا لید و نطفه بر سر مای نه بر مای سر کوی
 نپیری بر سر مای هم این خالی هم آن خالی ۱۰ مجالس حلقه ز در فتنه مدارس مندرس گشته ۱۰ مساجد
 حلقه لشکره مناسیر همچنان خالی ۱۰ ملایک می کنند لوحه که یارب بخیه روز آمد ۱۰ که تائیش از قیامت
 مردم همچنان خالی ۱۰ پیر پیر این فقیر مخدوم قوام الدین میفرماید هر وی که بر گز راه ندید و

سفر گزیده و تلخی مفارقت المافات پشیده و ترک خود گرفته چگونه شایان بر سبیری بود و جوهر دار احسن
بر جان عین بقضاة همدانی باد که گفت سه روز بازی کن عاشق کار تو نیست به تا به شیخی مقتدا
صید بعضی از مشایخ صوفیه گفته اند الشیخ هو الذی یقر بالادین والشریعة فی قلوب المریدین و بعضو
گفته اند الشیخ هو الذی یقر بالادین والشریعة فی قلوب المریدین و بعضی گفته اند الشیخ هو الذی
یحیب عباده الله الى الله و یحب الله العباد و هو احب الله العباد و الله سر سبز این فقیر شیخ قوام الدین میفرماید
الشیخ هو الذی یکون قدسی الذاات فانی الصفات حضرت شیخ قطب الدین بختیار اوشی میفرماید
شیخ آن باشد که بقوت نظر باطن بر کار سینۀ مرید که بدینا و خبر آن آلوده باشد صقیل دید و سید محمد گیسو دراز
چشمت فرماید که بر سر آب رود و آنچه گوید همان شود و بامر دان غیب ملاقات کند و هر چه از
خدا خواهد همان شود و هر چه در دلش گذرد همان باشد و ز طعام خورد و ز آب و سیر و طریک بیا نهیما شیخ
نباشد و لایق شیخی بنو شیخ اولو که بر کشف ارواح می شود و کشف قبور باشد و ملاقات ارواح انبیاء علیهم
السلام شود و تجلی افعال و صفات و ظهور ذات بود و از عقبات گشته باشد و این معانی نقدت او باشد
و آنرا که او خلیفه کند باید که باین صفات متصف شده باشد و اگر نازوی کاری نیاید نهی العزیز شیخی از کم
همت میگوید که نیست که بیان حدیثی میکنم امر دوزخ من شیخ کامل و قطب شامل سهولت که شریعت
را بر پا دارد و استقامت در کار شریعت بجا آورد آنچه شیخ قطب الدین و سید محمد گیسو دراز میگویند باشد
یا نباشد بهیات بهیات لیکن فیض از جهان منقطع نیست بر وجه قلنت و قدرت بندگان هستند که آنچه
شیخ قطب الدین و سید محمد گیسو دراز میگویند بدان متصف باشند حق تعالی طالب را بیدار شان می شناسد
گرداند و از صحبت مستر همان و ششیمان دور دارد گفت سهل استری به پیرین از صحبت سگ رده یکی جبار
سلطین در امر اوقضاة دوم مستعبدان ملائین یعنی مرئی و بی داینت و فاسق احقر از کن سوم صوفیان
جابل که جابل را خطی از دین نبود و صحبت چنین مرد و خبر مضرت نباشد و در خزانه بوالی مسطور است
سید اسادات فرمودی از علامات قیامت است که علما فاسق گردند و صوفیان جابل
ایگزیز از پیر و همان زود است که در صوفیان دیده میشود که بی علم و بی تربیت طر فوار ششای

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

پیدا می کنند و تلقین ذکر چنانکه مسلسل از مصطفی علیه السلام در کتب صوفیه می آید می کنند از این جهت
 گردانیدن غلغله را بر گونه دیگر پیدا کنند و عوام را در حیرت اندازند و از راه است دور گردانند و بعضی
 را شنیدم که هواییکه میان آسمان و زمین است طالبان خدا را بهم در معانند آن بداند و از انشیل است
 خدا کنند و طالب یکدم در معانند آن بماند از او میل خدا گویند و بی ضلالت حتی البطالت با
 الله و کسب و در ایشان محاسب عارفان شیخ قوام الحق والدین فرماید که نادیده رخ دوست
 ازین لاف تجلی به پر تو بنود عین تو این نکته نگه دار به بی نورش حسن و جمالش نتوان دید
 ال تالش رخ می نتوان دید رخ یار به نیست مختصری که منتظر است از رساله یکدیگر و شرح آن هر
 طالب تفصیل باشد هیچ کس که شرح رساله یکدیگر تصنیف نمودم شیخ سعدی چون سخن با شما رسید
 اگر حکایتی دیگر مناسب و سود این شکایت از کلام دیگر گزیری دین و غلطای اهل لغتین بنهیمه آن کرد
 شود و زیاده بنماید بگوش هوش بایستید مولانا جلال الدین رومی در بیان احوال این شیخه میفرماید
 همچو این شیخان باطل و علم که میند اگر ز فقر ز پیش و کم لاف شیخی در جهان انداخته به
 فویش ما باینرید به ساخته هم ز خود سالک شده و اصل شد محفل و اگر کرده در دعوی گده
 حوت در و ایشان نکته عارفان بسته اند این بچیان بزرگان احمقان سرور شد رستند و دریم
 عاشقان سرها کشیده در گلیم بس جلس اند گشت آن نیکیست که به پادشاهی سعیدی بر در
 صاحب گلشن را میفرماید فدا و سرور که اکنون بجمال ازین گشت مردم جمله بد حال
 شایع میگوید در حقیقت سروری و پیشوای در دین بجان حال و کاملان و عارفان است که با
 علوم و شریعت و طریقت و احوال حقیقت باشند و ایشانرا علم کمالات قلوب انسانی و آفات و امراض
 داد و در او کمالاتی حاصل شد تا طبیب نفوس گشته از الی مرض فرمایند و در مرض منوره حفظ صحت
 ایشان بارشاد و تکمیل توانند کرد و اکنون باقتضای بهائی الهی تقاضای زبان نیست که سروری و
 به نهی بجمال فدا و است و جمله غلغله از آن جهت بد حال و گرفتار امراض و خلل و منگیست که در شایع
 نادان ضلالت و مضل واقع شده اند و دعوی هدایت و ارشاد مینمایند و حقیقت رنر نان راه طریقت

بهر زمان رسته بایند شتی احمد و بوجل عن هم شتی استقامت اولیا شتاحتی دین و دنیا را از ان بر باحتی
 و بهر نی چون نام خود بیکند عاسیان را در ملاکت فکند نور عرفان در دل افکند او بعین گویم پس عارف گویا
 نیست از عرفان هم چیا دعوی عرفان تبلیغش یا دای آن طالب که در پیش سرچ پودش نقد او بار بار
 شتی سید السادات سید حسن خراسانی شهر وردی در زاد و مسافیرین سفیر باید چون طالب دشتی
 در باب نخست صحبت پیر پیری که نه در فروج ماند پیری که اصول این بلند پیری که نه پای بسته ماند
 پیریکه ز خویش رسته باشد پیریکه نه هیچ سبب است پیریکه ز نور عشق مست است پیریکه نه بایش گرا
 پیریکه نیاید استقامت پیریکه نه غالب است او در پیریکه همیشه در حضور است آن پیریکه گشت اعیان
 تحقیق نقاش جاودان است پیریکه با وج قاب قوس بر گوشه چشم است کونین پیریکه چو برت نشینند
 نال ازل و ابد ببینند شاه بنده دار ملک است برگنج عظمای خود است خورشید صفت همین در پیر
 نزدیک همان بود که از دو بحریت محیط پیر جوهر است آینه باطنش چو ظاهر هم عالم و محل در آن مضبوط
 هم با نظرش قدم برابر ملک ملکوت شایرش تخت جبروت تکیه گاش این طالع در جهان چو پیر
 در حضرت کبریا قیامند جز نام ندیده ز عفت افسانه شد این شیدا طاوس بر دهن پریده از پیر
 ندان لغز زبان هم پیر و یک تن که نشان ده بد مردیکه ز خویش مراد گو و سید عبد الواحد بلکر
 که مرید مخدوم شاه صفی قدس سره خلیفه چنان از در نیل میونند ای برادر از پیری و مریدی اسمی و
 پیش نموده است و آن هم در رسم ششتری بر چند بشر الطمیان که آن شر الطمیری و مریدی است
 اما نخست از شر الطمیری است که پیر ملک ضحیح گفته باشد مرید صادق الفحص سلسله است باید کرد
 که در اکثر جا با خط و خط گشته است اسی پیر شریعت است در طریقت اجازت سکنت
 بیغل که بهر منزل کان ه کاسدان خلقت دوم از شر الطمیری است که پیر عالم و عانا
 باشد بر جمیع عبادات از الرض و واجبات و سنن و نوافل مستجاب و در ادبی این حکام قاصد
 متهمان بود چنانکه در سر و وضو مساکن کند و شانده در محاسن بگرداند که این سر و دست است هیچ
 نماز یا مالک نماز و اقامت یا حاحت او کند و تعدیل از کان لگا برادر و او نیمه بدینا ماند و اگر از

حیادات عالم بخود عالمتوان شد و از حد شرع بیفتد پس سیرر الشاید زیرا که هر که از مقام حقیقت بیفتد
بر اقلیت قرار گیرد و دیگر از اقلیت بیفتد بر شریعت قرار گیرد و هر که از شریعت بیفتد گمراه گردد و مرد گمراه
سیرر الشاید مادریش که مرجع خلایق بود چنانچه اکثر خلایق بیعت و انابت او رجوع دارند و احتیاج
در خبرات شرع قرض و لازم است باید که یک دقیقه از موافق شریعت از وفوت نشود که سیه گریزی میرسد
نایبجت گریند که سیرر این چنین کار کرده است پس ضال مضل گردد و شرط سوم از سیرر الطیبری است
که سیرر اعتقاد درست بود و موافق بدست اهل سنت و جماعت و سنی بی تعصب بود و سیرر سیرر است
اصل شرع ای مومن صاف بود کتاب بیعت و اجماع اسلاف بود قیاس سخن فی العلمین
بود و با هر اصل شرع موافق بود تو که سیرر در روی زمین سیرر یک گام بد بر افتادی ز راه دین اسلام
و مرید چون سیرر را بدین شرائط موضوع یا بیعت با او کند که سیرر جاز و حسن بود و اگر در سیرر ازین شرائط
یکی منقود بود و بیعت با او جاز نباشد و اگر کسی از سیرر نادانی یا بیعت کرده باشد ازان بیعت برگردد
انستی حب ایمانی حاکم است که ختم بر اصل ثالث سیرر کلام امام تمام منت انا عالم مقام سلطان می افتد از
شبه روزگار واقف روزگار کار کا شعت کنور رسول مختار تالی شیخ اکبر حضرت شاه تر العلی قانده
روح الله و چه کرده آید تفسیرت قدس سره العزیز در شرائط الوسایط سیرر مایند
شیع بر و دهم اندیکه عن فاکتاب الله بیعت رسول الله که در ظاهر قابل باشد و در باطن محقق بران
و مراعی حدود الله باشد سیرر هم شریعت بر حق و صاحب روح و حیاط باشند و مختار از اهل تخلیط اگر
ای باطل خلط کنند شوق نبند بریت و دشمن بگیرد شیخ احدی را از غصبات حب و بعضی ایشان برای خدا
باشند و امر کند بمعصیت و نمی کند از فکر که مجمع و متفق غلبه شد نه مختلف فیه و سیرر از حقوق باطل
آن جهان کند در حق او آن بلکه در جمیع مردم و نفق سبحان جمیع مردم کند اگر طاعت آن داشته باشند
و صاحب حیا باشند باشد تعالی چنین دلین باشند و دوستی در زد و حرم بشد در میان خود نادان و
ساجد و غم بر ایشان غالب شد یا از فرج که مقتضای موطن تکلیف است پس تمثیل ایشان اقتدا کرد
شود و احترام و حب باشد بر ایشان آن جماعت باشند که سیرر گاه دیده شود و جماعت یا با دیدن سبحان

تعالی قسم دوم صاحب الاحوال باشد ایشان صاحب انجمنه حفظ که قسم اول باشد و حال ایشان بر زبان
مستقام شده شود و صحبت داشته نشود و ایشان اگر چه خارق عادات ظاهر شود برست شان چه بر آن اعتماد کرده
نشود و واقعه آنکه دره نشود بان شیخ که بی ادب باشد یا شرع اگر چه صادق باشد و حال خود لیکن حرام نموده شود
با وی سوا از افاضی محمود در مقامات عالیّه خواجّه عبید اللّه احرار القشندری می نویسد که میسر مودند که ارشاد
و تکمیل را در شرط است یکی علم یقین باعمال مقرب دوم رسیدن باحکام اعمال شغال ظاهری بالغ مانند انبوه
و آگاهی و یتیم کسی باین مرتبه رسیدن تکمیل مستعدان باو می فرمایند عارف باللّه حضرت شاه ولی اللّه محدث
دینوی آنچه شریف الطیّش در توفیق کچیل میفرماید مجلّه انیس که پیر باید که عالم باشد بکتاب سنت بقدر ضرورت
این صاحب عدالت و تقوی باشد که محبتش به از کبار غیر مصر صغایر و زاهد باشد از دنیا و از غیب
باشد برای آخرت و موافق باشد بر تعلیم بر طاعت مکرده و از کار مآثوره و محاط باشد بقلب سوس و حکایه
نسبت یاد داشت ملکه وی شده باشد و مرشد بحر عرف و مایه باشد از فکر همیشه برای خود و صاحب عقل باشد
تا اعتماد کرده شود بر وی هر چه گوید منع کند و صحبت داشته باشد با مشایخ مکی تطویل و ادب یافته باشد آنچه
کرده باشد از ایشان نور باطن بکین و شرط نیست انشیخ ظاهر که آیات و خوارق عادات و شریکیت کسب
قانع باشد بقلیل و پیرنگار باشد از شبهات منتهی حضرت مزار انظر جان جانان میسر مودند که شیخی مصالح
بسیار در کار است عالم شیخ و عقل سلیم و صحیح و ذوق صریح و شرف نسب حسن ادب و کمال سیرت و جمال
صورت و تحمل ظاهر تحمل باطن و قوت ارشاد و هدایت و دولت فقر و فاقه و جذب قلوب طالبان تهذب
نقوش قصان منتهی انخرضل نهیمه که مذکور شد از شریف الطیّش بطور تفصیل این بود اما آنچه دین زمانه برای اوقات
پیری کمتر از آن بنای نیست که پیر باید که پیر عقائد اهل سنت و جماعت باشد و علم ضروری از عقائد فقه و فروع
و شریعت باشد خواه بخواند خواه بصحبت اهل حاصل کرده باشد و از کار و از کار شغال سلسله خود از بزرگی آنچه
کرده باشد و بر آن بحسب استعداد خود عامل باشد و جنب از کبار غیر مصر صغایر بود و بر مسکن ملایم و مطبوع دیگر
حاجات دنیوی قانع براندک بود و در حریص زرعیت و آخرت باشد و مطلب بر طاعت مکرده و از کار
مآثوره و زواجل مشهوره مثل شرافت و چاشت و این نهج و خبر آن که معمول حضرت مشایخ است و اهل کبر و

و ان حضرت خواجه
عبید اللّه احرار القشندری
می نویسد که میسر مودند که
ارشاد و تکمیل را در شرط است
یکی علم یقین باعمال مقرب
دوم رسیدن باحکام اعمال
شغال ظاهری بالغ مانند انبوه
و آگاهی و یتیم کسی باین
مرتبه رسیدن تکمیل مستعدان
باو می فرمایند عارف باللّه
حضرت شاه ولی اللّه محدث
دینوی آنچه شریف الطیّش
در توفیق کچیل میفرماید
مجلّه انیس که پیر باید که
عالم باشد بکتاب سنت بقدر
ضرورت این صاحب عدالت و
تقوی باشد که محبتش به از
کبار غیر مصر صغایر و زاهد
باشد از دنیا و از غیب باشد
برای آخرت و موافق باشد بر
تعلیم بر طاعت مکرده و از کار
مآثوره و محاط باشد بقلب
سوس و حکایه نسبت یاد داشت
ملکه وی شده باشد و مرشد
بحر عرف و مایه باشد از فکر
همیشه برای خود و صاحب
عقل باشد تا اعتماد کرده
شود بر وی هر چه گوید منع
کند و صحبت داشته باشد با
مشایخ مکی تطویل و ادب
یافته باشد آنچه کرده باشد
از ایشان نور باطن بکین و
شرط نیست انشیخ ظاهر که
آیات و خوارق عادات و شریکیت
کسب قانع باشد بقلیل و
پیرنگار باشد از شبهات منتهی
حضرت مزار انظر جان جانان
میسر مودند که شیخی مصالح
بسیار در کار است عالم شیخ
و عقل سلیم و صحیح و ذوق
صریح و شرف نسب حسن ادب
و کمال سیرت و جمال صورت
و تحمل ظاهر تحمل باطن و قوت
ارشاد و هدایت و دولت فقر
و فاقه و جذب قلوب طالبان
تهذب نقوش قصان منتهی
انخرضل نهیمه که مذکور شد
از شریف الطیّش بطور تفصیل
این بود اما آنچه دین زمانه
برای اوقات پیری کمتر از آن
بنای نیست که پیر باید که
پیر عقائد اهل سنت و جماعت
باشد و علم ضروری از عقائد
فقه و فروع و شریعت باشد
خواه بخواند خواه بصحبت
اهل حاصل کرده باشد و از کار
و از کار شغال سلسله خود
از بزرگی آنچه کرده باشد
و بر آن بحسب استعداد خود
عامل باشد و جنب از کبار
غیر مصر صغایر بود و بر
مسکن ملایم و مطبوع دیگر
حاجات دنیوی قانع براندک
بود و در حریص زرعیت و
آخرت باشد و مطلب بر طاعت
مکرده و از کار مآثوره و
زواجل مشهوره مثل شرافت
و چاشت و این نهج و خبر آن
که معمول حضرت مشایخ است
و اهل کبر و

و نایب اینک باشد و صاحب معرفت و سخاوت و علم و عقل تمام بوده و سبک داری و در طریقه مجاز باشد از آنکه
که سلسله اجازتش تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیده باشد و پیش العاشقین حضرت شاه مجاهد در نور انوار مرقد
الابرار نوشته اند که اگر کسی از اهل نفسانی و دوسوسه شیطان بی مسلک صحیح مرید گردد و فرمای قیامت که
عدل انصاف است آن شخص را به خصوص جمیع بنیاد اولیا علیه السلام رسیده و باید کرده خواهند گفت که این
شخص همان است که بی اجازت مرید کرده بود و بهی فائده در ملفوفات حضرت شاهینا لکن سومی قدس
از خصوص الادب نقل کرده که اگر کسی از نادانی خود بجاهل یا ابل غبت یا کسیکه روی اندک صورت عجبی
باشد به باایت کرده و با اولاد او آورده و یا از دست او خرقه بپوشیده باید که باز بخدمت شیخ رود و بخدمت
اولاد کند و از دست او خرقه بپوشد تا مگر او نشود و نور پاکت و ضلالت نیفتد در آستانه پیش رویشان
مجتبى عارفان شیخ قوام الحق والدین پس سره سطور است که علمای شریعت مادی خلق الی این حد
اگر مقتدیان اقداما می کنند بنین گمان که او شخصی است و بعد از ای صلوایه بجمع شود که اهل حد
بوده و حب است بزمقتدیان که نماز را عاده کنند و بقوامی علمای الله و حب است از روی طریقت که
از اقتدای ایشان بیرون آیند شیخ حقانی متوجه شوند تا حق تعالی اکمال رومی کند و اگر کسی در نقصان
ماند و بدان شیخ پسند کند کنیت و طالب کمال نشود و در طریقه مضیه اولیا اضرار اختیار نکند و حاضر بپای
گردد و غرض از طریقه اولیا حسن تصور کند عارف ربانی حضرت مجدد الهی رضی الله عنه در کتب
میفرماید که مقصود حق است بهمانه پیوسته است بوصول جناب قدس حق تعالی اگر طالب باشد خود را
شیخ دیگر بنمید و دل خود را در صحبت او باقی بماند و حق تعالی جمع یابد و دست که در حیات پیش از آن پیرجا
پیش آن شیخ برود و طلب رشد از او نماید باید که از پیر اول انکار نکند و خیر نیکی باز نماید علی الخصوص
پیری و مریدی اینوقت که پیش از رسم و عادات نمانده است اکثر پیران اینوقت از خود خیر ندارند و
کمان را از کفر جدا نمی توانند کرد و از حق جل شاناه چه خیر خواهند داشت و مرید را که راه حق خواهند نمود
س اگر از خوشنیت نیست چنین بعد چه خبر دارد از چنان چنین و دایم مریدی که برین مایه
اعتقاد کرده باشند و دیگری رجوع نکند و راه خدا علی غرض جل شاناه معلوم نشود و در طریقت شیطان است

که از راه حیات پیرناقص آمده طالب الحق سبحانه باز میدارد و هر جا باشد جمعیت دل یافته شود بی تو
 رجوع باید کرد و آرد و سوس شیطانی پناه باید جست در شفاء العلیل ترجمه قول انجمیل فی سوسا سلسله
 تکرار بیعت بدین نمط اندک و در مسطور است تکرار بیعت کی رسول الله صلی الله علیه و سلم می منقول می آید
 این طراح حضرات صوفیسی لیکن در پیروی بیعت کرنا سو اگر طور خلل کی سبب می آید پس بیعت
 بیعت کر چکای بی که چیه مضائقه نیست این در طراح او شکلی موت کی بعد یا عیبت منقطع کی بعد که او شکلی تو
 ملاقات کی نیست باقی می آید و بلا عذر تو و دیگری مرشدی بیعت کرنا مشابه می آید پس کی او بر حکایت
 کرنا برکت کو کتوت می آید و مرشد و یکی در نوک او شکلی تعلیم او بختیب سی پیمیر تا سی یعنی او شکلی بر جای می آید
 او بر تفتات نیست فرمائی تهنیتی بعضی از صوفیه کرام فرموده اند تکرار بیعت درین جا بر نیست مگر بعد
 شیخ اول بیعت کننده صغیر شد پس بعد بلوغ مختار است اولی نیست که شیخ اول فصاحت کند او پس حقیقه
 از حضرات چشیده مانور است اما در طریق نقشبندیه و دیگر درین امر داشته اند یعنی تا که تسکین خاطر پیدا نشود
 جائز است اگر چه در حد جا باشد بعضی نوشته اند در طریقت که بیعت جابر است یعنی شایق اقلاده در حقیقت است شیخ
 دیگر در سلسله قادریه یا سهروردی نشاند بیعت کند جابر است لیکن در حیات شیخ بی اجازت شیخ اول سبب
 نیست بعضی از مشایخ گفته اند که جابر نیست کسی که مریدین شود دلیل آنکه بنای وجود امر و نهی بر او
 است باشد وجود عالم از این و نشاند تکلیف میان رسولین و نه زن میان بدین پس همچنان نشود
 مرید میان شیخین چنانکه گفته اند دوی به ندیب عشاق مغوی کفرت خدا کی و محمد کی و پس کی
 فایده در بیان حسنیّت بیعت بخاندان اهل صلاح و تقوی از فخر المتأخرین فی خیر التقدیر
 خیر الملاحقین یا ما برین حضرت خاتم الفقهاء و محدثین بایه علم و تمیز مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره العزیز
 بعضی مواضع متبرکه که مورد نعمت و حرمت الهی گشته اند یا بعضی خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی از آنجا
 پیدا می کنند که در آنها احوال توبه نمودن و طاعت بجا آوردن موجب رحمت قبول و ثمرات نیک
 باشد و از همین جا است که این مردویه از ابوسعید خدری رضی الله عنه حکایت کرده ما روزی همراه
 آنجناب علیه السلام شب هنگام در غزوه یا در سفری می رفتم چون آخر شب می رسید در شبته کوی گذشتیم که

از ازار کج خلق میگفتند حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند ما مثل خدا الشیبه الا کمثل
الباب الذی قال الله لیکن اسرائیل اذ جعلوا البساتین بحداد و قولوا
خطه نغفر لکم خطایا کما و البکر ابن شیبیر روایت صحیح حضرت رضی علی کرم الله وجهه آورده
هذه الامه کسیفه مخرج و کباب خطه فی بساتین اسرائیل یعنی مثال این
ایست نبوی علیه السلام که قیم خاندان نبوت و حال اسرار ولایت و معرفت اندوین است مثال سفینه
نوح و باب خطبه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و مخرج توبه و تکفیر کنایان بسبب دخول در سلاسل
اولیا الله دین است و بسته منتهی برین بزرگواران است چنانچه دین زمان ظاهر و باهر است که سلاسل سلوک
را در خدا جمعیت و توبه و انابت بهمین خاندان علیه الرحمه میرسد حتی چون سلسله سخن بتمام بیت رسیده و کثرت
و قسام آن اصل چهارم گردید اصل چهارم در بیان بیعت و الواع آن صاحب الغر و ابجاء عذر
الله حضرت شاه ولی الله محدث و باری محمد بن احمد الله رحمته در انبیاة فی سلاسل اولیا الله فی غیر این که یکی از
رحم الهیه است مصطفی به علی صاحبها الصلوة و التحیة است که تا امروز سلسله باقی ایشان تا پیغمبری است
علیه السلام صحیح ثابت است اگر چه او اول امت را بر آفرید و در بعض امور خلافت بوده و باقی صفات و اوصاف
ایشان در اول صحبت و تمام تا در سلسله باقی است و در بعضی امور خلافت و در بعضی امور خلافت
نمودی رسم خرقه طاهرش و کعبه از آن رسم بیت پیاگشت و ارتباط سلسله بر این امور متحقق است و خلافت
صورت را بر تیااض رنگه و خرقه است را سلسله است از سلسله سیده امام خرقه پس ضامن الباس حضرت است و خلافت
علیه السلام عماره العبد الرحمن ابن عوف در وقتیکه لیسیر لشکر گردان و آیه بیعت پس و آن ابعثت بالان
حضرت صلی الله علیه و آله مستفیض و پیغمبر است که الا کفنی و فلما هی کرانه از تیااض ایشان در زمین اول اسماع
احادیث و حفظان در و عیای قلب بود و بعد از آن تصنیف است در کتاب و اجازت و دوباره آن
پیدا شد و ارتباط سلسله به این امر صحیح است و خلافت صورت اثری است و هر یک از این امور اصلا
است سیده اما فراتر از این ضامن تیره عبد الله بن مسعود و ال اعالی است و منا و الهامش که است حضرت
است صلی الله علیه و آله با طراف بلدان همچنین اجازت و دوباره در اصوات کثرت و سهل است و بیرون

بالجمله هم قدیم صوفیه است که ارادان خود را خرقه پوشانیدند و اقلند سوره و عمامه و حصی و ردا و از این همه چیزها سبک و سبک
 یکی خرقه اجازت چونکه محیی را از تحجیان خود اجازت طریقه دهند و او را مالک خود کنند و در تلقین محبت باطال بان و
 اخذ بیعت و عطا خرقه و از خرقه دهند و شرط آن قابلیت این معانی است دیگر خرقه را راوه چون عزیز می و غیره
 صوفیان داخل شد و اعمال ایشان را سبکی تمام پیش گرفت و از خرقه عطا می کنند تا علامت دخول باشد
 و طریقه صوفیه و شرط او رویت جد و جهد است و غرض استقامت او و این باب سبک خرقه تبرک چون بر کس
 مهربان شوند و خواهند که بر کات عزیزان شامل حال او باشد و از خرقه دهند بی ملاحظه شرطی با و شاه است
 یا امیر و یا جبرچین اخذ بیعت بر چند قسم شد بیعت تو باز معاصی و آن عام است هر مسلمان را بیعت تبرک
 بدخول در سلسله اصالحین و آن نیز عام است بیعت تحکیم که مرید شیخ را در سلوک طریقه مجاهده بر خود حکم سازد
 بعد تمام این اهراس سلوک نماید و آن مخصوص است صاحب اراده ای که او این منتهین مولانا محمد رفیع الدین
 رفیع الله در جنته فی اعلى علیین معین نمایند بیعتیکه پیش حضرات صوفیه معتبر و مقبول است چنانکه ما می
 میشود و بیستم را شرط و احادیث است و ثمرات دیگر بیعت سلیت و بیعت شریعت و بیعت طریقت و بیعت حقیقت
 و سواى آن آنچه برای تحصیل مال و جاه یا برای تحصیل حاجات دنیوی از مرشد شدن بی حقیقت اعتباری
 ندارد و بضمون این کاست بجزیه الی الله و رسوله فجزیه الی الله و رسوله و من کانت حجزیه الی دنیا لیصنها
 او امره تیز و جاه فجزیه الی ما باجر الیه ابعیت سلیت پس حقیقتش آنکه حضرت رب العزت را جلشانه با هر یک
 از این طریقه بشارت خواهد داد و هر چه حسان است مردمان ناقص محبت با یکی از این صاحب طریق حاصل کرده و
 مناقب فضائل ایشان دریافت می خواهند که استحقاق آن بشارات را حاصل نمایند چون معینه بدون اندراج در مره
 ایشان متحقق نمیشود چه بنای همه عقود بر ایجاب و قبول است پس می باید که اول شخص خود را در مره ایشان داخل سازد
 و این دخول آن بزرگ قبول فرماید چون این بزرگان از نظر عوام مخفی مانند نایار و کلای ایشان که در حق آنها
 کلام مفید و کالت مانند دیده کیدی و تو که قولی فرموده است چنانکه حق جل علی ایشان در حق است ام البنین صلی
 علیه و آله فرموده است اِنَّ الدِّينَ يَأْتِي بِعِوَاظِكَ اِنَّهَا يَبْعُوْنَ اَنْ يَدَّ اِلَهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ
 گفته شد تا عقد قبول ایشان منسوب به کلان ایشان شود پس بای این بیعت بر صحت و محبت طالب

و صحت سلسله شیخ باشد و شرط آن قیام و یادگیری ایشان و مراودت چیزی از او را و اتصال
 ایشان است تا نوعی از مناسبت با ایشان متحقق گردد پس ثمره آن اتصال بان بزرگان است و غیر
 و خبر و او را ایشان این طالب او متابع وقت و اما بیعت شریعت پس تحقیقش آنکه مرد عامی که عموماً
 در غفلت و معصیت گذراند و هرگاه به حال متنبه میشود و عبادت میکند و رجوع بر آه تقوی و طاعت
 بخواند حصول این بدو در عالم متنبی بر ظاهر و باطن خود در عبادت متکرم می تواند شد چه بدین کتابها
 شریعت مانند رحمت کتب طب است بیمار را بدو حصول بلکه طب و معالجه با تقدیر صلاح مزاج
 و دفع مرض شود است همچنین قبول هر عالمی عمل کردن موجب تحسین است که هر کس صحیح فکر و فکری که
 پس نابراین ضرورت مردی را که با وجود علم و تقوی و صفت داشته باشد یکی عدم مسأله و بداندند
 مقام امر بالمعروف و نهی عن المنکر دوم شناختن آنچه سجال طالب فضل است پس سخن این کس از اختیار
 کند زیرا که امور خود را بدست او سپارد و متابعت او بخواهد و لازم گیرد تا به او خوب و بد و نیک و بد
 نجات کلی و دینی و دخی و دنی در جنت الهی و تحصیل ضایعی بولی که تا قال لا اله الا الله و علموا الصلوات
 اولک من خیر البریه جزاء هم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدين
 فيها لا یخرجون الله عنهم رضوانه شرط آن راضی شدن شیخ است تا به خاطر او عبادت ملاک نشیند و نهان
 احوال از شیخ ظاهر است که این معنی در آن شیخ متحقق خواهد بود که او نیز بر سر شیخ است یافته باشد و در
 صحبت ایشان از کمال نفس آگاه شده پس او را به سلسله بیاید و اما بیعت طریقت پس تحقیقش آنکه
 مرد خوش شمت هرگاه فضائل و مناقب و لیا و صفات عجایب ایشان مثل حصول مراد مردم و قوت همت
 و تصرف در لیا و کشف احوال بولی و کشف مستقبات حوادث و ملاقات ارواح طیبه و مانند آن
 شنود و شوق تحصیل آنها در دل و غالب میشود و تحصیل متعارف است که هیچ صفت بغیر عزالت و
 احتدآن از سایر آن فن بکمال نمیرسد پس چیزی که مانند آن در دست بجای میده نمیشود از فکر یا تصور
 چگونه آن کمال را تحصیل تواند کرد پس سیر که درین شغال و اعمال جهات کلی داشته باشد و خود
 این آثار باشد و این امور را به سهل الوصول بنهاد و شاد خود ساخته حق متابعت آنها را نماید و بهر طریق

قیام فرماید از مجاهدت نفسانی و جسمانی بجا آوردن این کار مایه گرد و معصوم و مسرور و آن متصف با حضرت
 و همه روح است از کدورت جسمانی و منور و مکمل ساختن آن بالور و خانی و رهای ربانی و سید الفیض
 الهی گشتن برای بن گمان الهی حل مشکلات نهاده با تفضل آن در جناب الهی بکمال عیال الشهدا بهم
 الی الله اعلم بعد از استیجاض فضا و محبت مشرف گشتن و باز مرده اولیا و صلی شریف فضا و شرف
 و سبب صفاتی بالایشان پیدا کردن و ابا بیعت حقیقه حق حقیقتش آنکه مردمان عالی بهمت را که خود
 ایشان را برای مشاهده جمال خود و برایت ساخته و برای اجرای مرادات خود آله جبار فرموده است
 و از وزیران گشتن محبت ذاتی در جواب هر روح ایشان نهاده تقیر بی از تقیر بیات آن تر کنون از
 درون شورش میز و تعلقات مکنونات را از ضمایر ایشان از هم میناشد پس شتاق دوام حضور
 می فرماید آنرا که او ان و عاشق جمال بر و شود و بدون آن قرار نمیدارد و فضای وجود خود و بقا و جو
 الهی از تیر و دل موجود چون طلب ایشان حقیقی است و جو الهی با تقضای کمال و آفرینش ایشان برای همین
 است ایا جو نفس سرگی سوای انبای کاملین از ان قبیل نیست که خود بخود باین مقصد عالی نواخته
 برای تربیت ایشان از احوال شان باین مقصد علی کی از کاملین بر تربیت ایشان می گماند تا با احوال
 او در راه نمایی او حل مشکلات و رفع ضرورت کشف شبهات که لازم بشریت است می نموده باشد و با یک
 تربیت فائده بی نهایت پیدا بدو هم چنین کسانی را که معینه در جو نفس اگر چه چند است لیکن آن قوت
 نیست زیرا که با کمالی میرساند که از تیر و طین و غلیظت او باین مرتبه عالی مشرف شود و شرط این فضا و جو
 قطع تعلقات کونی و خطوط انفسانی و بی تعلقی از مال و جاه و علاقه و اله است و مگر آن موجود بدون
 بنور تجلیات ذات الهی و فنا گشتن حجت وجود و ظلماتی است گویا حقیقت خلافت رب العزت برای ایشان
 است و حدیث کنت سمعه و بصره بیان حال ایشان حدیث ان لله عباد الا کسیر الرب عنهم
 صادق بر ایشان و الله اعلم و علمه احکم فائده بدانکه کسانی که خود را بر شکل مشایخ و پیروزانده با بحجه و تواتر
 و نصایح که است در محافل مجالس چند حکایات صاحبین صوفیه کرام و احوال از کتب دریافت نموده
 مثل درس میان مردم میفرمایند و خود را از اسباب حقین نمادند و پیروی و مریدی را از روی تحصیل حطام

[illegible]

و جائز نیست بیعت یکسکه معلوم نباشد شیخ او علی الصبح چنانکه جائز نباشد عصب قبول التمسب نماز و بعض
 مذہب مسئلہ و جائز نیست بیعت کسی که متعدد باشد بیعت او بشیوخ برای کر است چنانکه مکرر است
 امامت و لذت از بعض مذہب مسئلہ و مکرر است بیعت یکسکه مجاز نباشد از جانب شیخ خود مسئلہ
 نیست صحیح ادوات و بیعت از قبل میرد بر قبر شیخ کامل گفته شد مر شیخ فرید الملک و ال بن سعود و جوینی
 را اینکہ اگر حضرت حلق کرد و سر خود را بر قبر شیخ قطب الدین بختیار کالی باروت گفت شیخ شیخ لکھنا
 الصبح مسئلہ هر که بیعت کرد طفل را اگر چه از پدر یا مادر او نباشد پس فاسق شد طفل مذکور
 حال بلوغ یا تعوذ بالله مر شیخ مذکور از مذہب حق روگردانیده کافر گردید یا از فقه پس لازم بر میرسد
 کہ این بیعت وی اگر موثر شیخ حقانی گردد مسئلہ هر که از عاگرد باین کہ بیعت کرده است منکر است از استلزام
 ظاهر صحیح نشود این معنی بکثرت فقد معاشرت یا ملاقاتی جائز نیست بیعت بوی و بعد از وقوع آن اگر دست
 این معنی را پس مریست اینکه اگر خواهش کند و زنه بقتیش رجوع کند بسوی آنکہ از عاگرد است شیخ خود را
 از روی بیعت مسئلہ باسی نباشد باینکہ اگر واقع شود بیعت مریست اگر بر وحدت وجود
 و وی مجاز است از جانب شیخ خود بیعت گرفتن را و تکفیر کند قائل وحدت وجود را پس اگر تکفیر کرد و
 پس جائز نبود از ان بیعت نمودن مسئلہ بیعت اعلی و اسافل با کما صحیح است همچنین بیکو کار و
 و صغیر و کبیر جائز است بیعت کافر لای التکلیف یا الفروع علی مذہب الشافعی کبیر عیسی و
 علی و جواد الاصول و همچنان است بیعت راضی اگر بیعت کند با حدی از اهل مذہب عقیده
 صحیح جائز باشد للتوسع علیهم و از ان است کہ شنیده است شیخ میر محمد لکنوی شیخ اشرف سلونی را کہ اگر
 بیعت را از کافران همچنان بسیاری از شیوخ مروی شده مگر آنکہ سزاوار است مر شیخ را اینکه منع کند
 سیر دور از کفر و فرض پس اگر باز مانند فحول المرد و الا فیح عکس دلک لایحون شیخ محمد سالم در سال نور الایمان
 از مکتوب حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی آورده اند کہ ہند و مسلمان ہر کہ ازین دو فرقہ اعتقاد شہادت باشد
 ذکر و فکر و مراقبہ اور التعلیم و التعلیم کنند کہ ذکر بر خاصیت خود آورده بر طریق اسلام خواہد شد و غیر معتقد
 اگر رسید زادہ شد تعلیم او نباید کرد کہ الطہینی بر اعتقاد است چنانچہ در شرح مینہ نوشته و لا باس

تَعْلَمُ الْكَافِرُ الْيَقُونَ وَجَاءَ الْآنَ لِحُتْدَى لِهَذَا الْفَتْهَ أَنْدَكُ چندان کس اکثر از نو اند صحبت و سخن
 بعثت و لذت قرب الہی باز مانند کنی آنکہ در علم ظاہر غلو دارد و زوی باطن کیسی نہ آرد و دم آبار
 یعنی نادر و بدو سپرد برادر و دختر و خواہر و دیگر خویشاوندان ستیوم و ستاد و شاگرد علم طایفہ ہر یک
 از طرف نسبت ہم صحبت باشد چہم آنکس کہ وجہ است او سخاوت باشد چہ کہ نہاد این امر اعتقاد است
 چنانچہ واروست قال صلی اللہ علیہ وسلم کونوا حسن اُحدکم ظننکم محی شیعۃ اللہ قال سلم
 جائز است بیعت بکسر آن و غائب گزینت نشد از ایشان آنچه مفروض گشتہ است و شرح ایشان اگر
 فوت شود غیر از این پس این مسئلہ و جائز است بہر کہ درست قدم آخر در شرح
 تشریف و مجاز است این شیخ با طریق اگرچہ میر و تحت حکم عقلی بر ظاہر عقل مثل نعمت کجا از اصولہ ہستون
 عقب الاشیء مسئلہ و جائز است بیعت از مبروض چنانکہ از رئیس النابین شیخ یعنی حضرت ابوہریرہ
 رضی اللہ عنہ بیعتی نمودند کہما جارفی الحدیث عن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم قال اِنَّ رَجُلًا يَابَهُ كَمْ مِّنَ الْيَمِينِ يَقَالُ لَهُ وَلِيٌّ لَا يُدْعَى عَزَامٌ لَهُ
 فَكَانَ يَبِيَّاضُ فَقَدَعَا إِلَيْهِ فَأَذْنِيَهُ إِلَّا مَوْضِعَ الدِّينَارِ وَالْدِّرَاهِمِ فَسَمِعَ
 لَفِيَهُ مِنْكُمْ فَلَيْسَ بَعْدَكُمْ وَفِي رَوَايَةٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ يَقُولُ اِنَّ خَيْرَ التَّائِبِينَ خَيْرُ الْقَالِ لَهُ أَوْلَى وَكَهْ وَالِدَةٌ وَكَانَ بِهِ
 بِيَّاضٌ فَسَمِعُوهُ فَلَيْسَ بَعْدَكُمْ كَمَا رَوَاهُ سَلَمٌ وَنَفَحَاتُ الْأَنْسِ كَمَا لَمْ يُولَا الْعُقُوبُ
 جرحی نوشته اند جناب محمد می ارشاد بآبی خواجہ ناصر الدین عبید اللہ ادام اللہ ضلال
 ارشادہ علی مفاروق الطالبتین صحبت ایشان رسیده اند فرمودند کہ در ہر ہر بودم ہر دوہ حدیث
 مولانا یعقوب پیدا شد متوجہ ولایت صفائیان شدم صحبت و شفقت بسیار با من رسید چہم حین حاجت
 مشرف شدم و بر روی مبارک ایشان اندک بیاضی کہ چہب نفرت طبیعت میباشد بود الی آخر
 مسئلہ و جائز است بیعت بخندم کہ ترمی خال الی جعفر الخندوم قدس سرہ فی النہجات و عین
 الوقت مسئلہ و جائز است بیعت از امی کہ مجاز نہ باشد از قبل شیخ عارف کامل و دو بعد نیز جائز است

اگر چه باشد محجوب و لابد است از اجازت است مستحکم صحیح است بیعت بوجوه چنان صحیح است اجازت
 بدان وجوه اینست که مرقوم باشد در آن اجزوت لمن یأخوون فیه کذا لکن من الشرایط یا نوشته
 باشد قیلت لئن یرید الذبیحة لی یریداً اهکذا اهکذا پس عمل کردی مرقوم پس صحیح شود
 اجازت و انخی از روی قیاس است مرقوم است و اگر در حدیث است تحقیق عمل خود است چنان
 الحصین کما فی آخره و انواع اجازت را میسر شد شریف و مرقوم حاشیه مشکوٰۃ بدین مرقوم کاشته از روی
 و الاجازة معین المعین کاجرتک کتاب البخاری واجرت فلا تلجم فصری و اجازت معین
 فی غیره معین کاجرتک مسموعی او مریاتی کذا فی انواع اجازت الطبیقة یعقوب
 اجرتک طریقی هذا او اجرتک فلا تلجم طریقی او اجرتک مسموعی او مسووی یا
 و الا حان للطفل الذی لم یملئ صحیحاً لا یها ایاها الروایة و الا باحالة یلجم للعادل و غیره
 و اجازة المعدوم کاجرتک لئن یولد لفلان و الصحیح الکنم و کولفلان لمن یولد اولک و
 لعقبتک جاز کالوقوف و در طریق منع کرده شود مطلقاً صحیح میشود و بشرط ای من یولد لفلان الشرایط
 الخاصة و اجازة الجار کاجرتک لک فالجیزنی و مستحب است اجازت هر گاه که باشد بخیر و مجاز که از اهل
 علم باشد بلکه اجازت مذکوره توسع است محتاج میشود بسببی که اهل علم و طریقت نیز مستحب است اگر چه نباشد و کشف
 لیکن تشریح و لازم است اجازت باطن پس آن یاد رسانم است یا در واقع یا غیر ذلک از حالات صوفیانه
 رضی الله عنهم آن نیز جائز است اگر واقع شود در صلیح از احوال و اموات از اکابر الافلا و باشد اقبیل آنچه که
 تعبیر کرده شود در آن و مجموع اولی و آخری و چنان است و جیت فاعلم ذلک یجذب فیغاک مسکله هر که
 بیعت کرد در طریق قادریه شخصی که بیعت نموده بود در حقیقت و اجازت قادریم هم داشته میشود خواهد شد بشیخ در
 قادریم مثل خواهد گشت شیخ در قادریم مثالی باقی خواهد بود در حقیقت بحکم عصری بلکه انما هو مجاز فی
 من الطریق مسکله هر که نیت کرد و بیعت را بشیخ و نرسید بوی سبب عوارض مردنجات یافت
 محصور شود و بشیخ بخلاف عدم موانع و شیخ را باید که از فاتحه ویرایا فرموده باشد مسکله هر که مرید بود
 بیعت بپس رجوع کند پس شیخ است اینکه او هم به کرد و استغفار کند و قایم کند بری حد را بخلق و بدل

و سبب است بر که مزارع را بود بدان و امر کند ویرا اینکه نماز خواند یا قصد کثرت در بوم واحد مسئله مرید اگر
خارج شود از حکم شیخ خود نظیر از طرف وی یا بار نماز اذ انفس خود نیست مگر ویرا اینکه قیاح کند در شیخ خود و اگر
قیاح کند قبول کرده نشود از وی حد بدستیکه مرید در حال محنت است بسبب ارتداد و خود مسئله مرید اگر
روگردانید مرید یا شیخ خود حیا کند تسبیح را پس و لغزش که واقع شده ویرا در آن زلالت یا محنت فتوری که
محصل گشته مرید را مثل طلاق جمعی است از روی توانا و سبب مرید است مسئله مرید شیخ سرگاکه وید شیخ اگر
عمل نمود چنین را خلاف طریق پس باید که متنبه کند شیخ را بر آن معنی دارد تا نکند از وی بعد و وجود محنت
در وی از روی شرط یعنی وجود عصمت در شیخ شرط نیست پس عاصه نشود از آن بهر مورد مسئله مرید
هر که نرسید بدرجه مشیخوخت پس اگر تلقین کند مرید را جائز است و اگر دید جدی از آن بهر و یعنی شیخ و مرید از
چیز را که تقضا میکند بر آن طریق پس درست اینکه متنبه کند ویرا و جواب مسئله هر که سبب کرد شیخی است شیخ دوم
در هر طریقی که واقع شود جمع کند محبت اخرا و بسوی شیخ اول مگر آنکه واقع شود و بصغر سن غیر از آن ولی
پس و محبت ختم است بر این تمس و عدمه و اگر باز آن پدر یا جد باشد پس رجوع خواهد کرد حکم آن محبت
بسوی شیخ اول اگر نباشد بالا ارتداد از اول و اگر نه این محبت غیر صحیح است و عقوبت باختر خواهد شد
مسئله مرید جائز نبود و حال از طریق طریق دیگر تقضا بخلاف جمیع اجازة مسئله مرید چنانکه سابقا می شود
شهادت از قبل نهایی بدینی همچنان است حال تحول از طریق طریق دیگر پس بدان مرتد و عاصی
و فاسق مرد و شهادت خواهد بود و عالم متبع ضال و ضل خواهد بود و وجوب است منع وی از جبر اکمائی جواب
الفقادی و در تقطع مردم است که وجوب است بر امام و سلطان اینکه منع کند ویرا ازین معنی بچهره زری و بدو
و امام در باطن خدای سبحان است و سلطان خلیفه وی و تعیین در باطن نیست طرد از حق و حرمان از فیوضات
وی و اما شیخ اول پس رعایا بد بروی و اعراض از محبت و اما شیخ ثانی پس جبر است و عدم قبول
از وی با آنچه است و آنکه مسئله مرید اگر واقع شود و مرید را شک از جانب شیخ لا جوابی است از این طریق پس لا اله الا الله
پس مرید باید که تجدید محبت کند بر سبب وی در حضورش و بخود وی خند و انعامت ارضیات و موت
یا از آنکه باشد و شیخ مسئله محبت بکلیت شیخ بعد از موت شیخ محبت اگر نباشد بالا ارتداد و اگر محبت

ورو این است بیعت محمد و مان . این بیعت بر منطبق نیست با شد از روی احسان لذا قالوا
 نحن نبدل البيعة منسخت في حيات الشيخ بالشيخ وبعد مسأله بحليفه او بلباسه كذا فضل
 اهل البيت على كرم الله وجهه في حياته بالنبي صلى الله عليه وسلم وجددها خمس
 مرات وبعد وفاته بخلفائه الثلاثة رضي الله تعالى عنهم اجمعين ثلث مرات
 وخرقه اثنا عشر مرتبه باینکه بیعت کند از شیخ آخر عهدا فی الامرنا فانها من قبل
 المصاحفه ورجوع خواهد کرد حکم این بیعت شیخ اول کما مراد لا سوال شخصی مری چند کس شده
 و در آخر بیعت و اعتقاد بزرگی مرده همراه کدام شیخ محشور خواهد شد جواب از حدیث صحیح مستفاد میشود که
 حشرش با شیخ باشد که بیعت و اعتقاد او مرده است زیرا که در حدیث صحیح آمده است انهم من احبوا
 فقیهه نیز همچنان است که زنی برافش شرع شریف و عقد نکاح چند شخص آمده محشور همراه آن کس باشد که در
 عقد او انجمنی شده است پس چون شخصی در چهار سلسله از چهار شیخ بیعت نمود و از شیخ آخر در خرقه خلافت
 پوشید و اجازت هر چهار سلسله شیخ آخر گرفت پس باید که نام شیخ آخر نویسد چرا که خلافت و اجازت شیخ آخر گرفت مگر
 آنکه از شیخ سابق اجازت کدام سلسله گرفته باشد و سبحات مذکور شده هر که مرید حضرت عوث الثقلی بن حمزه باشد جای دیگر
 نشود و اخبار الاخبار آورده که شخصی از حضرت سجاد علیه السلام بیعت نمود و بعد از آن شیخ محمد بن عبد القادر جیلانی قدس سره
 پرسید که اگر کسی خود را بتو است و یا من ذکر در لیکن بیعت نه آمده و بر همان عقیده راسخی فانی گردید
 و در صحاب حضرت بعد و باشد و در فضائل شریک بود یا نه فرمودند مگر که انساب کرد نام من و خود را است
 بنام کن حدیثی از او از جمله اصحاب بن بریلان کن گرداند و پروردگار عز وجل الفضل خود و عده فرموده مراد
 اهل مراد اباعان مراد هر که در محبت من بود و بهیشت در آن وقت است از اجماع مشایخ که ضامن شده اند حضرت
 شیخ عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه مریدان خود را تا روز قیامت که نیر و هیچ یک از آنها مگر توبه و در ساله
 چشتیه آورده که شیخ صدرا با حضرت فرید الدین عطار فرموده مسلمانیکه بیعت من گیرد یا مصافحه کند
 آتش دوزخ بروی حرام گردانیدی کابلی مرشد دیگر و تمام شیخ نیاید بکلی و اسلام هر که جوایز
 شیخ محامل و مکمل باشد و از حضور جد نیاید این او طریق نوشته اند علی آنکه در کتب در ضمن شب و ضو خواهد

کرده بگذارد و در قرآن بر چه خواهد خواند بعد فراغ دو گانه بسجده و نشاء سجده و استعاذه بجناب او سبحانه
 تعالی شان نماید و نماز البته ولی الاولیا الله یا ربک طریق وصول بجناب جل و علا ارشاد نماید و عا
 نیست یا ارب هب لی عبدک من عبادک الذین یذکرک علیک و یحکمون فی شئک و یطاعونک و یستغفرونک و یسئرونک
 و کلمه طیبیه که صورت بر وصول کامل کل است چرا که در ایاتی متوفین بر شیخ یابی است هر که شیخ را نیافت
 خدا را نیافت ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و الله یمهدی من یشاء
 الی صراط المستقیم خاتمه در آداب مرید با سیر ملتقط از کلام مقتدا انا مقتدا
 الانام امام بهام مولانا مرشدنا و اوقت علوم حقنی و جلی حضرت شاه ترا علی قلند
 قدس سره و نور انشد مرقد و عطر انشد روضه و دیگر اکابر دین حرمه است علیه
 و علیهم جمیعین بدانکه حضرت قدس سره العزیز و شریط الوسا بطین فرماید که آداب مرید با شیخ
 هر دو نوع است صوری و معنوی اما آداب صوری نگار اشتراکات است در رعایت قواعد حضرت
 لیکن بنمونه که با فراط انجام چون اکر ام بیود و اضدی عمری عیسی علیهما اسلام را و نه بنمونه که تفراط اکر
 چون تصنیع حقوق و حیف نه نیست ایشان رعایت آداب با ایشان نشان اوست با خدا و لیکن گستاخی
 عاشق ترک ادب نیست که قیل ترک لغزش کلام ادب بلکه عین ادب است اما آداب معنوی سه مرتبه است
 اول خلوص در نیت و باکی غفیدت است با سیر و خالی بودن از خیالات فاسده که ایشان طلیان الهی
 اند و امراض دل و دین و دیر سیمای مریدین اگر اند و علامات در یابند و خواطر را باند که انهم حقا سیدین
 بحال السیوم بالصدق و دوم استماع کلام سیر بطوع و رغبت و بگوش و بگوش و بگوش و بگوش و بگوش و بگوش
 و اگر مسموع بچشمین بود سخن را بگوش فائده بنود سوم کتمان اسرار پیر است و چهارم سیر کردن بهر آنچه فرمود
 و پنجم اراد شدن که بهر کسین متجزی است تعجیل نمی فرماید چشم عدم اعتراض است بر اقوال و افعال و احوال
 سیر لایستعلی عاقل نیستون باید که هر چه فرماید انکار نکند بلکه حق دانند و اگر از شیخ کامل اراده او در
 اراده حق فانی شد و هیچ صادر نشود که نه فراد حق بود و حال از صلیت پس هر چه بامرید کند عین جدو است
 اگر چه مرید اول نداند با خبر البته از سیران کار نیاشود و ششم دیدن عجب و زبان طعن و فزون است در کردار

پیر که هر چه او کند اگر چه بظلمت نشسته نماید ولی بیاطن نیاید و هر که پیر از عیب گذران عیب بدو باز
 گردد و نیز باید که مبتدی تقلید شدنی نکند در ترک یا حیات و مجاهدات که آنرا سود دارد و این رازان را سینه
 امتحان نکردن مرئیت پیر را چه امتحان لغت است و ناقص و اگر کامل لغت نباشد پس چون طالب
 صادق و ابابیر کامل را دست پیدا شود باید که بلازمست شیخ رسد و رعایت آداب شیخ و شر الطاعت بجا آورد
 اما شیخی که صاحب حال است و از خود دست بچاق پیوسته باشد پیر صوری که پیر ماه و سال است نه می حضرت
 مجد و قدس سره در سال بعد و معاویفر میند که اعتقاد مرید فضیلت او کمیت پیر از ثمرات محبت است و
 نتایج مناسب که سبب افاده و استفاده است اما باید که پیر را بر جماعت که فضل آنها که در شرح مقرر شده است فضل
 ندید که موجب فراط است و محبت و آن مذموم است شیعه را خرابی از افراط محبت است آمده و نصاری
 که از فراط محبت علیه علی بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام را این الله خوانند و در خسارت ابدی بمانند لکن
 اگر بر ماسوای اینها تفضل دید چو نیست بلکه در طریقت واجب است و این فضل و ادون نه باختیار مرید است
 بلکه اگر مرید مستعد است بی اختیار دومی این اعتقاد پیدا میگرد و بوسیله آن کمالات پیر را کتاب
 مینماید و اگر این فضل دلون باختیار مرید باشد و شکست پیدا کند مجوز نباشد و نتیجه بیست و پنجم از ادب
 مرید است که هر چه پیر نشنود آنرا یاد دارد بلکه آنرا بنویسد حضرت نظام الدین اولیا از پیر خود نقل میکنند که
 گفت زهی سعادت آنمیزد که هر چه از پیر نشنود از گوش نبوش بدان متعلق شود و در آثار اولیا آمده است
 که چون مرید صادق هر چه از پیر نشنود از گوش نبوش نشنود و آنرا بنویسد بعد و هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هر سال
 نامه اعمال او ثبت نمایند و بعد مردن جای او علیین باشد و در بعضی مکاتیب حضرت مجد و قدس سره
 است که شیخ نائب رسول الله است علیه السلام متابعت و حفظ مراتب او عین متابعت خدا و رسول
 وی است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعوا فی یحببکم الله تعظیم نامب عین تعظیم منیت است
 و سلوک طریقت بدون متابعت او محال پس باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر
 خود سازد و با وجود پیری اذن او بنوافل و از کار پیر دارد و در حضور او تعبیر و التفات نه نماید و با تکلیف
 متوجه باوشیند حتی که بیکر هم مشغول نشود مگر آنکه که او امر کند و غیر نماز فرض سنت در حضور پیر او نکنند

و مرید را که تا حین حیات پیر خود یعنی دیگر هیچ ننگ که فلاح نیابد چنانچه مولانا سعد الدین که شری کوی
 برین بصحت مولانا نظام الدین خاموش بودم و فائده می بخشیدم در آن ایام واقعه دیده بودم و عاقلان را این
 رشت بعد از چندی که قصد سفر شد از مولانا اجازت خواستم فرمودند اگر میروی الزامه را که پیشتر دیده بود
 شیخ زین الدین خوانی باید گفت چون از وی ملاقات شد اتفاقه نقل کردم گفت با ما بیعت کن پس
 عرض کرد این طریق از وی گرفته ام هنوز در فیه حیات است شما این سبید اگر این معنی با من باشد به خطا
 گفت آخاره کن گفتم بر آخاره خود اعتماد است شما فرمودند قبول کردید چون بشت آخاره کردند و زند
 قلای خواجگان بر آخاره سری کشی الوقت آنجا بود و آمدند و دستار میسختند و دیوهای شکستند
 نشان مقرر و غضب بر ایشان ظاهر بود است نهشتند که آن اشارت است یعنی از یک بطریق دیگر و آید چون شیخ
 به مجلس شیخ فرم خود بخود گفتند که طریق یکسیت بهمان طریق مشغول باشی کنای از نفی است بحدی بعض
 العیارات و شحات و غیره مذکور است از خواجه محمود اگر صورت در پیش آورد و دلش کند از آن دیو بار
 باید گذشت و باید که بر این بهتر از شیخ زمانه و اندر آن اصل درین اوصاف است چندانکه مرید صادق الایاره
 و این مطلب بیعت کرد و اگر کجا طوری کند که خبر پیرین در عالم هم است که بجز این میسراند با قطع شیطان در
 او تصرف میکند پس مرید باید که در اعتقاد و سرور و شادمانی که گفتند + بر کسی از شیخ خود را نداند که او بیست + در
 طریقت گفته است او که چه وقت صد است + و مرید باید که پیش بهر کاری که کند انصراف آن کند و حتی اقصای
 و احوال آن را اندارد و الا مرد و خواهد شد چنانچه در حال خواجه پیر الچین مکتبی در شحات است که وی از این
 معتبر خواهد بود بزرگ بوده است روزی خانه خواجه بزرگ همان عزیز مرید بود که از آن شیخ بود و از وی فرمود
 که نزد آب را در جوی انداز و قدر آن را تصور کرد و کسالت و زید بعد مدتی بشت خواجه آمده و قدر فرمود
 که بدین سبب زفته بودم خواه که احوال او ناخوش شده بود و قدر فرمود که شمس الدین اگر گلوی خودی برید
 و خون خود دین جور و آن سیکردی ترا بهتر میو دازین عدد که آوردی بعد چندی و بر عارضه داعی حاضر
 شد که از پیش خواجه بیرون رفت و مانند کی مجور ماندی و نیز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 میفرمایند خط و افراط طریق صوفیه بلکه از ملت اسلامیه کسی است که فطرت تعلید و بیعت با جنت در وی نیست

مدار کار انجا بر تقلید است و مناظر اعرابین بر متابعت و تقلیدند باینست علیهم الصلوٰه السلام که در این
 علیا میرساند و متابعت انصافیا معراج خنک است امیر و البکر صدیق رضی الله عنه چون فطرت بیشتر است بی تو
 سعادت تقلید بقوت مسامت فرمود پس صدیقان آمد و الوجهل العین چون بعد از تقلید بتبعیت گشتند
 بآن سعادت مستعد گشت پوشای ملعونان شد مرید سرگامی را که در می یابد از تقلید پیر خود می یابد خطای پیر
 بهتر محبوب مرید است از اینجا است که البکر صدیق رضی الله عنه سهو غمیر صلی الله علیه وسلم را آرزو میکرد و میفرمود
 یا لیتنی سهو محمد و حضرت صلی الله علیه وسلم در شان بلال فرمود که سین بلال عند الله شریف است که بلال
 بود در آذن است گشت لبین هله و در خدا تعالی غرور است او شمس است بشین و هم پس خطابی بلال است
 از ثواب دیگر آن است مصرعه بر شمس بود تو خنده زنده است بلال با انتی مرید یابا که عیش ملازم فرست
 پیر خود باشد و امیدوار گشت و کار خود را در می یابد چنانچه نقل است که یکی از مشایخ از حضرت بنید قدس سره
 سوال کرد که تو بدین در چه بچه عمل میدی گفت بر تمانه پیری سقطی چهل سال بر یک قدم ایاده بودم
 و کشایش کار خود را از آن طلب میکردم تا عاقبت آنچه میخواستم یافتم در باب حکم کردن مشایخ و اتباع مرید در
 اولاد و کیا مرقوم است که خواج نظام گفت که شیخ نور العین فرزند لطفه حضرت شاه شرف جهانگیر ایکبار بجاری صحت
 شده بود که اطباء از علاج شان عاجز ماندند بطبیبه یونانی آمد و گفت روحنی جنت مالیدن بن ایشان تیارم
 اما قدری گوشت آدمی باید در الوقت حضرت شاه در روم تشریف داشتند یاران خیران شدند که
 گوشت آدمی کجا بچم خواهر رسید قاضی محمد زوی که از یاران حضرت بود این سخن شنیده بصحرا رفت و دست
 راست خود بریده بدست چپ کرده پنهان حواله آن طبیب کرد و او بی روغن تیار ساخت بسبب استعمال
 آن بیماری تخفیف یافت چون حضرت رسید میکان آمده اینحال شنیدند قاضی را و او پیش خود طلب
 داشت سخنه و عارف را زدند نفس بروی رسیدند در خال از دستش بنیاد گوشت بر آمدن گرفت و در اند
 مدت چنانچه نود و شصت و نهی فائده و حقیقت سجاده و آداب آن و برست ختم سال حضرت قدس سره
 در شیطا الوسایط میفرمایند که در پیش ابابکر حقیقت سجاده بدارند و آداب آن بجا آرد چون مرید کامل شود
 شیخ را باید که سجاده بدو عنایت کند تا مرید کامل بر سجاده نشیند شیخ عبدالحق دبلوی از ترجمه مشکوٰه میفرمایند که

تصدیر و سجاده شریف بر اینی حفظ و ارشاد و بیایستی از ان شاخ و اجازت و اختلاف ایشان جانبدار
 چنانچه بعضی تشیو از اهل حبل و نه میگویند که در کلمات اشرفی مذکور است که دوزی مولانا غریب که از اهل بیادان
 حضرت نظام الدین اولیا بود چهار پیش در خانه خود اهل اسلم نزد این مثنی عباد بنجاب محبوب الهی حاصل شد
 چون بخدمت رسیدند حضرت از ایشان اعراض کردند و بدو بجز خویش در باب ایشان مبدول نمیدهند و دست
 از کار سبب همین ارشاد گشت که اینچنین از ادب و آداب شاخ و اهل نیست که بی اجازت شاخ که بر سجاده نشینند
 چون مولانا بعضی رسانیدند که در دفع چنان است اما این ضعیف مرضی است که با وجود کسین که جلوس بر
 ناگزیر بود و از راه شاخ عفو خواست و از سر نو امر حق فرمودند و بار دیگر از وی بیعت گرفتند و نهی اما آداب سجده
 است که از خلوت بیرون آید و بر سجاده و در کانه میکانگی حق بگذارد و بعد تکیه بخواب کند و جماعتی که در بر و
 نشین بر ایشان توضع و اگر ارام کند و بر سر یک نظر حضرت شفقت کند و کلام لا یعنی نگوید جز قول خدا و رسول
 و یا حسن سلوک و سبب شاخ که در دفع دین است نگوید و بر سجاده مرغ نشینند تا و نمیکند بنا وضو باشد چون طاعت
 وضو باشد در خلوت خود رود و بر مسائل ضروری چنانچه قناعت کرد و بر کمال تطویل تفصیل شد و اگر کلام
 ستطاب شرائط الوسايط و باید فقط بستم ما اورد و نا جمعه الله عن الخنا عن التقات الى
 المسامحة و خلصنا من الاوتار بالملک و ارینا حقائق الاشیاء کما هی الحمد لله اولا
 و آخرها طاهر و با طهار و الصلوة والسلام علی خازن اسرار و حاکم ارواح محمد و ال
 الطیبین و احکامیه اوارثین الی یوم الدین بر حمتک یا ارحم الراحمین

خاتمه الطبع

هزاران هزار شکر بدگاه اهب العطا یا که در این باب سعادت فرام که کتاب فیمن انشای مع سالکان ثبات
 مشمول بر سوم به اصل الاصول فی بیان السلوک والوصول رتبه قلم افاضت توهم نکته شناس
 شریعت اسرار و ان طریقت و حقیقت مطرح فیوض فیاض و هب جناب مولانا مولوی علی اکبر
 لازالت شمع ارشادیم باز و ما یجب افتاب بر کانه ساطع حسب فرمایش منبع مروت و حسان جناب
 حافظ محمد عبدالستار خان صاحب سلمه الدلمان و تصحیح خاص مصنف ممدوح در شهر
 ربیع الآخر ۱۲۸۳ هجری مطبوع طبیع لک گردید فقط
 التماس صاحبان مطبع کی خدمت من یمدی که به کتاب بدون اجازت مصنف کی طبع نفرمایند

که موج باوه اندر زاده آید	چنان چیدنیو طبل باوید	کسی بایرود و بیاورد	خمش تو دانه اینجای
که قال اینجا هر موقوف است	دین بزم کسی کاو است	ز غایتش تنقل بر دکان	و اگر آن که زین خمار است
ز اینجا هر خاموشی شکست	نویستی بشیاری در	چیدانی قه و قاصدین باخیز	سیر خود کرد و گشت
مرخجان پای خود ازین شکست	بیاختن بچون بخت	بکن یعنی برکت و دانه	که یارب ازین خمار است
دلت از جام حدت باوید	شوند ازین دخی از تو	حریفان بخوار از پادشاه	تو بانی زمان و ماسا

مطلب از ما از تو کردیم	فصاحت و عاقلیه سال	الهی تا عابد محروم و ابر شایسته	جملیات عالم امکان
سفرت باز است	و سخن خزان نسیم و شمال	را برین بام گلهای حدقه	اگر فکای فیض سانی در امر ترا
از او فیض این نامه	کاشانه لغز زینت	از باب یقین	در تشنگر دل و ان حقیقت
سال تا یقین ساله	که سبب اصل	لاصول است	سین بکینار و دو صد و دویست
مولوی اگر آنکه در عالم	جوهر عالم و فصل	اگر	ما در مزمز ساله
بعضا این که فهم داد	برتر از ریشه	اگر	ده که بر لفظ
حرف مرشش	چو حلقه	از هوا کشیده	و امان
سال تا یقین ساله	که هر دل	بذریه حاصل	اگر

قطعه غزل تاج بخینه کلک مضاحت و بلاغت نظام قلم و ملک نکته سرور شایسته شاه قلم

شعوری محمد ضایع کبر	ای علم تو بیضا از آفرین	دباج کلام تو عالم یقین	هم جناب مولوی اگر علی
عقلی اگر بی بدل	مستحسن حسن کلام	بسر و دامد نصیب	تو شاه ملک عالم
خنده کمترین تو	از خای رحمت عالی	چون من کردی	باز اگر دانه دانه
اندر صد آفرین	خوش نسخه	ای رشته کلام	اگر شایسته
اگر آب سینه	یعنی بهوش	لی سودت	در مع او که
باز است و از	باجای این	نشان	تاج این سال
اگر سرش	بر شایسته	اصل الاصول	۱۳